

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ACC. NO. REC'D



May 31/30 annotated

82

آية ابن لك اولم يرى الذين كفروا ان السموات والارض
كانتا رتقا ففتقناهما وجعلنا من الماء كل شيء حي افلا يؤمنون وبالحق
انزلناه وبالحق نزل اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت والقت
ما فيها وتخلت وان يونس لمن المرسلين اذ ابق الى الفلك المشحون
فساهم فكان من المدحضين فالتقمه الحوت وهو مليم فلولا انه كان من
المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون سبحان ربك رب العزة
عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله
على خير خلقه محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين
برحمتك يا ارحم الراحمين بتاريخ يوم
دوشنبه في شهر ربيع الاولى
تحرير واتمام پذيرفت
من شهور سنه ١٢٤٥

باید که نافع بود و رنج ماندکی و کوفتکی از او برود و فربه شود و دیگر اگر اسب
از کار باز ماند و از چرا آمدن رنجور شده باشد علامتش آنست که رکش بزنند
هر جا که خواهند و پاره آرد جو با خون بیامیزند و مرهم کنند و بر پاش نهند
و بر آن جا که کوفته تر باشد طلا کنند که نافع باشد دیگر اگر اسبی در باخلن
بکسلد علامتش آنست که شکم او آماسیده و پاهاش لرزان باشد و هر دم
افتد و می خیزد و به دول کند و نه سرگین اکند و نفس سرد می زند علاج آنست
که یک رطل بول کودکان و نیم من نبات با هم بجوشانند و با قدری تخم را زیانه
کوفته و روغن به شرح جمله در گلوش ریزند و بر نشینند که خوب است و با
که نرم نرم رانند باید که بت جنگ شنند از میان هر دو ران او رگش بزنند اگر
پاره نمک با نشش رطل آب یک جا زنند و صاف کنند و بر آن حقنه کنند
که نافع باشد دیگر اگر خواهند که اسب را سفید کردانند یک درم آهک و زرکان
و زاج و مرداسنگ از هر یک قدری و مازو سه عدد و جمله را در سم بکوبند و
بر اسب لبسر شده در اسب مالد که سفید شود دیگر اگر اسب را کمر گرفته باشد
بول کودکان و کاشی در کلوی اسب ریزد که نافع شود دیگر اگر اسب دشوار زاید
این آیه قرآن مجید هفت مرتبه کو آنکه باسانی برآید و رخت بوی ترسد

دایم

بساید و در چشم اسب کشد که به شود علاج دیگر املهٔ و فلفل و شکر و
تخم شاهتره بهم سحق کند و در چشم اسب کشد که بهتر شود ان شاء الله تعالی

باب شصتم در تدبیر ضعیف شدن اسب و غیره بدانکه اسب که علف نخورد

و فربه نشود علاج آنست که پیه خرس قدری بگدازد با نبید کهن بیامیزد و با آب
بجوشانند پس حقنه کنند که به شود و اگر خوک بچه بکشد و جوی اسب را
بخون او تر کنند و باسب دهند فربه شود و اگر در باطن اسب بیماری باشد
نشانش آنست که آب از دماغش میرود و از چشم همچنین علاج آنست
که پاره روغن بنفشه بگیرد و تخم اسفند آن از هر یک پنج مثقال بکوبد
و با روغن در گلوی اسب ریزد که به گردد دیگر اگر از دماغ اسب پلیدی
آید نوشادر و با زعفران و عرق گل از هر یک سه درم در دماغش چکانند
که به شود دیگر اگر از تاختن رنجور شود علامت آنست که دهان گشاده
دارد و زبانش برچیده و دم بر زند و دستش می لرزد علاج آنست که
رسن بر گردن اسب بندند و سر رسن بجائی بربندند چنانکه نیمهٔ بالای
دیوار نشیب باشد و نیمهٔ زیرین در بالا یعنی سر نشیب نیم رطل روغن
گاو با صد درم روغن شیرج حقنه کند با ده رطل آرد جو هر روز تا ده روز

واین غده‌ایست بیرونی و اندرونی در گلوی اسب اما علاج آن آنست که
گاو دروی نباشد و چوب گز ریز او خرد کند تا پخته شود پس بدست بیفشارند
هرچه درو باشد بیرون آید اما اگر اندرونی باشد علف نتواند خورد و
از آب و علف خوردن از بینی او بیرون آید علاج آن آنست که روغن
گاو با جرمهای استخوان بیرون که در دهان وی کنند بعد از آن چه هم کوفته
تا نرم شود همچون مرهم تا آن را پخته کند و در بار کنند و بهتر شود علاج
او آنست و علامت خناق آنست که اسب می‌میرد فصل یازدهم در علاج
محکک آن باشد که دهن و زبان اسب از لگام ریش شود علاج او آنست
که آرد و خطمی هر دو با هم در آن موضع نهند که به شود و هر ریش که باشد
شود دارو اما علاج سپیدی که در چشم اسب افتد آنست که کف دریا و کمیز
اسب و شکر طبرزد از هر یک قدری باید و بجز بیزد و در چشم اسب
کشد و اسب را نگاه دارد تا آن بگذارد علاج دیگر یک درم فلفل و نیم درم
نمک با هم سحق کند و با پنج درم آبکامه بیامیزد پس لبریز شد و در تنور
نهند تا همچون فحم کرده و سیاه شود آنگاه سحق کند و چون سوده شد
و سه روز در چشم اسب کشند که به شود علاج ریش چشم آنست که قدری ریزه

باید

پیش رسته بود علاج آن آنست که دست در فرجش کنند و آن موضع را بروغن
بیت و کاه معجون کنند بدان مقدار که چوبی اندر شود و رشته بر آن ابریشم
ببندد و در دم اسب بندد چون خواهد که کشش را برافکند این رشته را
بکشد تا ابریشم بیرون آید و کشاله که دو کش قبول کند **فصل هشتم** در
علاج برسام اما علامت برسام آن باشد که گوشها فرو هشته دارد و چشمها
جلوب کرده و پوست بروی خشک شده علاج آن آنست که روغن تازه چهاریک
در گوش اسب افکنند و سه روز نوبت و اعضای او را بروغن گرم
بمالد که به شود اما علاج سفیدی که بر اسب افتد آنست که جعدی را بگیرد و بکشد
و در کوزهٔ سفالین نو اندازد و سر کوزه بگل مستحکم کند و در تنور گرم
نهد تا بسوزد و خاکستر شود پس آن خاکستر را با روغن بیامیزد و مکرر
بدان موضع اندازد که سفیدی ببرد این علاج آدمی را نیز نیک باشد **فصل نهم**
در معالجهٔ نعاس و آن چنان زکامی باشد که اسب را باز دید آید علاج
آن آنست که بتابستان بنفشه با گاوزبان و زعفران بهم آمیخته سه روز
پیوسته تا آخر روز بدهنش فرو ریزند که نافع باشد و بزمستان روغن
گاو در دهنش کنند و در تابستان هم شاید **فصل دهم** در خناق

عجب باشد پس بنگرد اگر سمهایش آماس دارد و از دیگر زیادتی بود آنرا
سرطان خوانند سمش راست کند و کهنه کند و اگر آنکه آماس بر دستها
بود آنرا جسش خوانند سمش راست کند و جایگاه او پشت سم است باید
بباید رفتن و جهد باید کردن تا بیشتر در نرود که اگر سخت زند خطره با
و هرگز آب راست نشود و اگر سخت باشد داغ کند و اگر نرم بود بغ
که آنجا نازک بود و اگر قدری آبگینه نرم با بد و نابرکن خطمی با میر و بدان جو
نهد نیک شود فصل ششم در خوک و دنبل اما علامت خوک آن بود
که مفنده دارد و نر و ماده هر دو همچنین باشد اما خوک ماده را چهار مفنده باشد
و علاج او آنست که با سوراخ جون و پوست و گوشت مرحسم سازند و
خوک مبالد تا آن رقان همه را بخورد و اگر نر بود یک مفنده دارد و همه
روغن و مرهم که گفتیم باید عمل کردن که مفید باشد اما خوک نر
سوی نر باید و خوک ماده را سوی ماده علاج دیگر سر دم اسب را باید بشکافت
و داغ باید کرد تا خشک شود علاج دیگر آنکه اگر دنبل از اسب برون آید
آنرا بباید شکافتن و پاره پشم با پنبه بر او نهادن تا جبر آید تا بگیرد
کند و خشک گرداند فصل هفتم در علاج دلو و از آن باشد که گرد

بشابند بعد از آن صافی باید که در دهان اسب ریزد و از این بهتر
نشت که گفته آید هر اسبی که گیاه قاتل بخورد در حال پاره خون در گلوی او ریزد
دفع مضرت کند ان شاء الله تعالی فصل چهارم در معالجهٔ عدن و آن
نیش است که در سم اسب باشد علاج آنست که اشنان و نمک بکوبد و
روغن گاو بیامیزد و در او مالد و باز بصابون بشوید که به شود و اگر هفت
روز بر روغن بلسان مالد نیک شود دیگر کنجد و سرکه کهن لگامی در هم بکوبد
و در او مالد نیک شود دیگر اگر مغز سر گوسفند بدان مالد و جای عدن پاک
بشوید پس قدری انگبین و زنگار سوده در سم آمیزد و یک شبانه روز بر آن
موضع نهد نیک شود دیگر بیخ دانه سیر و یک رطل کرفس بپیه بکوبد و بر پای ستور
نهد و باز بسرکه بشوید چون شکاف پدید آید دنبه با شمع گداخته و مغز
گاو یک درم زعفران جمله را در سم آمیزد و در هم سازد و سه شبانه روز
در موضع عدن نهد و روز چهارم بشوید که نیک شود فصل پنجم در
معالجهٔ سرطان علامت سرطان آن بود که اسب یکسو سر همی افکند
و سرطان چیزی بود که در پیوند سم اسب افتد و بسم رسد و ظاهر گردد و
اگر قدیم بود بلنگی انجامد و اگر این علت در جای دیگر از اندام پیدا شود چنگالی

علاج دیگر پوست صنوبر پنج درم با آب و خمیر بیامیزد و بر آنجا مالد که نیک شود
علاج دیگر آنکه اسب نرینه خصی بزرگ شده باشد او را در آب روان باز دارند
و جائی که سر نشیب باشد فایده تمام دهد و علاج دیگر پیه گاو و اندکی چو
و اندکی نطرون که بوره ارمنی باشد بهم بیامیزد و در آبی سرد کند چون در آن
مالد نیک شود و اگر آب دریا باشد اولی است **فصل دوم** در معالجه اسب
اسب اگر آتش در اسب بهم رسد او را الجو درو مرهم پیدا کنند و دیگر
و آب با روغن زیت بیامیزد و بر همه اندام اسب اندایند روز دیگر اسب
با آب گرم بشویند و باید خاکستر در آن آب که هر باشد و دیگر باره طلا کنند تا زمانی
که بهتر شود علاج دیگر بشب برنج ترکی مشهور است نیک خورد کنند
و با روغن زیت بیامیزد و اعضای اسب بدان بیندایند و بعد از آن اسب را
در آفتاب باز دارند تا عرق کند پس از آن او را بشویند که بهتر شود ان شاء الله
تعالی **فصل سیوم** در معالجه اسبی که خرزهره خورده باشد درمی خرما و دیگ
سیو آب در دیگی باید کرد و نیک بجوشانند تا نیمه آید بعد از آن دیگ
از سر آتش فرو گیرد و خرما را بدست نیکو بمالد و بدهان اسب بمالد تا نیک
باشد علاج دیگر پاره بیخ سوسن باید کوفتن و با پیه چند بش شراب کهنه با

جو بلبند

بقیه از آنجا بیرون آورد تا سم را تنگ گرداند و ببرد علاج دیگر پیه بز

طران اسب را سم تاب باید که و پس از آن روغن بادام کوهی سخت

گرم کند و بدان میمالد نفع دهد والله اعلم باب پنجاه و هشتم در تدبیر سوده شدن سم

اسب اگر اسبی را از بی نعلی سم سوده باشد و نتواند رفتن علاج او آنست

بگیرد مدری حنظل کنند تا و پیه گوسفند هر سه را برابر بکوبد و چند جوزی کند و بر میان

سم اسب کند و با آهن داغ کند تا در آنجا بگدازد و سه روز چنین کند

پس سرگین خشک زیر سم اسب افکند بهتر شود علاج دیگر بگیرد قطران شامی

و نفط سفید و روغن تازه بجوشانند و نیم گرم بر سم اسب فرو ریزد تا سم

قوی گردد و روغن سم چهارپایان نیک باشد و دیگر بگیرد حنظل بهره و سیر خشت

و سنان بکی بکوبند و در آب بجوشانند و بعد از آن برکوه کشد و بر سم اسب

بندد تا به شود دیگر بگیرد انگشت و خوب بپزد و با این داروها که گفتیم با هم

و بیامیزد و بر سم بندد که نیک شود ان شاء الله تعالی باب پنجاه و نهم در معالجات

متفرقه و آن چند فصل نهاده اند فصل اول در معالجه بواسیر چون بر اسب

بر نشیم پدید آید علاج آن آنست که از دم او بکوب بر کرد و بواسیر را بدان

پنج روز ببندد و روز ششم بازگشاید و عروق در زیر او بسوزاند که بهتر شود

باز راند نیکو شود و هر چند در زمان بر نشستن اسب لنگد تفاوت نکند

صلاح در آنست که در آن زمان بر ننشیند تا بهتر شود و دیگر سنبهای سم را چنانکه گفته

دنبه و قطران بهم گداخته در آن می باید چکانید و بعد از آن روغن بادام تلخ

چند نوبت بدان باید که مفید باشد و دیگر اسب چند روز دشتی بکند و بعد از آن

در جوشانیده باشد در سم اسب ریزد مفید باشد والله اعلم باب پنجاه و چهارم

در معالجه درد کلیک و این زحمتی است که بسم رسیده باشد و چون خون

خردگاه اسب بگیرند اسب را درد کند و دست از جای بر دارد و سم کی

باشد چند روز نفط سیاه بر آنجا می باید اندود بعد از آن نفط و دنبه بر آنجا

طلا باید کرد و اگر دنبه بر آنجا باز بندند و روغن گاو بر آنجا میزنند نافع باشد

والله اعلم باب پنجاه و پنجم در تدبیر آنکه اسب را سم بزرگ کند و بر و باید بیخ

خطمی با آب در دیگی بجوشانند و هر چهار دست و پای بشویند تا اسب را سم

نرم شود و رفته بر و باید و بعد از آن پیه کهنه بگذارد و سیر کوفته و با سم

بیامیزد و بر سم اسب باز بندد و از طرف شب و پاره پوست بر آنجا نهند و

دالشباره بر گرد و بر وی چیزی آن تا گرمی بدان پیه و سیر در سد و زیاده اثر کند

و زودتر فایده باز دهد و بعد از آن اسب را بر روی سرگین خشک گهی باز دارد

و الم

بینی او را جذام باشد بدانکه علامت جذام آنست که زبان اسب سیاه
بود و آماسیده باشد و چشمهای او سخت آماسیده باشد و آب از او رود و علاج
وی آنست که بگیری روغن گاو سی درم و دو عدد سیر پاک کرده و در آن روغن
بجوشاند چنانکه طعم سیر از وی برود آنگاه فرو گیری و روغن صاف کنی و چهار روز
این روغن در بینی اسب فرو ریزی که به شود دیگر آنکه ستور را آب سرد
نباید داد و علف گرم باید که تا تمام به شود و آب پیش از آن باید داد که روغن در بینی
آن فرو ریزی که به شود دیگر آنکه فرق نیست میان جذام و سلاق الا بحرف و
سیاهی و علامت سلاق آن باشد که زبان اسب آماسیده و سیاه باشد
علاج سلاق بستانند جو و حلبه و عسل کنند و یک زرده خایه مرغ را سفیده ریختن
و زرده باید داد که تا نافع بود والله اعلم باب پنجاه و پنجم در تدبیر شکافته شدن
سم اسب و آنرا ملکه گویند و شقاق نیز گویند علاج او آنست که آهک و قطران
و نفط و زرنیخ ابرابیا کند و بعد از آن داغ کند و چون داغ دارد که گفتیم که
باشد داغ مبالغه باید که بگذارد که اسب تمام باشد و التیام و او را بر میباید گشت
و ماندن چهار بار السند هر چند تمام رخمت بهتر شود چون که بر نشینند و میر آید دیگر
باره سم شکافته شود و چون در اثنای مداوات برنشینند و میر آیند در آن حالت هم

بوی در مالد پس انکه روغن کنجد با روغن از هر یک یکی بکلوی اب د
ریزد به شود اما اگر مار بان را فرج برون آید بسبب رنجی که بوی رسیده آ
با سور کویند علاج او آنست که فرج وی بسر که بکرد و بونیت بشوید و بروغن
کاو به بیندایند تا بجای خویش باز شود باب پنجاه و دوم در معالجه اماس حصیه
دارو با قلا د هویز دانه برون کهنه با هم راست بساید و بعسل و روغن
زیت کرم کهنه بروی بمالد تا به شود والله اعلم باب پنجاه و سیوم در معالجه آ
که اورا قضیب برون آمده باشد بعضی گفته اند که اسب را در آب روان
باید داشت بسیار که فایده دهد و بعضی گفته اند که اورا بقفا خوابانند
هر دو پای اورا بالا دارند و قضیب اورا بدست همی مالند و آب سرد که نمک
بر آن آمیخته باشد بر قضیب او می زنند که نافع باشد و اگر آب دریا باشد
بهتر علاج دیگر آنکه قضیب اسب بسوزن بیار زنند و سرکه اگر سخت ترش
باشد بر بزنند سودمند باشد علاج دیگر دو حبه مشک و دو حبه جند بید
استر داند که سیاب با هم می باید آمیخت و در سوراخ قضیب اسب
میباید کرد و بیشتر از آنکه دارو استعمال کنند باید که قضیب را بسترا
به زعفران در آب محروق کهنه بشویند که سودمند باشد والله اعلم باب پنجاه و چهارم در معالج

اسب

که باشد اما علامت این علت چنان باشد که از دست و پای نالد
و سر همی پیچد و چشم خواباننده باشد و یک نتواند رفت و کمرش
ج و سر اماسیده و اسپ تن باریک بود و آب نتواند خوردن علاج او
ت که بگیرد و یکدسته اسفناج و قدری نمک فارسی خورد بکوبد و در
بینی اسب کند و یک روز آب ندهد دیگر بگیرد سفیده خایه مرغ و روغن
دو از هر یکی سی درم و با همدیگر بیامیزد و در گلوی اسب کند تا بخورد که به سحق
دیگر بگیرد زعفران و نوشادر و زردچوبه از هر یک دو درم خرد باید و در
گلوی اسب ریزد تا بخورد که نافع باشد و این هر دو معالجه کش زرد است و اگر
ش سیاه بود بگیرد قدری کرم سر و با سه درم نوشادر بساید و با کمیز کودکان
در گلوی اسب فرو ریزد که نافع باشد ان شاء الله تعالی

باب پنجاه و یکم

در معالجه اسب که دشتی آورده باشد اما علامت اسبی که دشتی آورده باشد آنست که
دیگر او را گرفته باشد و اماسیده و می خسبد و می خورد و سرش سرد بود و
چشمها تیره گردد و برگ وی اماسیده و تقیده باشد اگر اسب ماریان بود
علت ناسور بود اما دشتی را از آن آرد که مانده گشته و برجای بمانک شده و سرد
حقنه باید علاج او آنست که روغن زیت با پیه مرغ بیامیزد و هفت روز

بکشد و این بردم آب افتد و اگر علاجش نکنند غالب آن باشد که دم بیفکند

علاج او آنست که زرنیخ سرخ و زرد و قلیه و اقاقیا از هر یکی سه وقیه و اشنان

و آهک آب نرسیده از هر یک چهار وقیه همه را جدا جدا بکوبند و بعد از

در سکبا باهم کنند و بآفتاب نهند تا خشک شود پس نیکو خورد کنند

و در کهنه پاره بآب تر کنند و از آن داروی سوده را بر او پراکنند بسیار و بر روی آن

جراحت نهند از شام تا بامداد و چند نوبت همچنین میکنند امید است

که بهتر شود و اگر حلابی باشد که در کوه بر آن جا نتوان نهادن دارو بر آنجا پراکنند

و برگ درخت بر روی نهند و بگذارند و دیگر مغز پنبه دانه و خلنج و کوفته دیر اگر

پراکندن سودمند باشد علاجی دیگر بستانند زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ از هر یکی

ده درم و آهک که هفت نوبت بآب خوش پاک شسته باشند و خشک

کرده و کوفته چهل درم هر یک جدا بکوبند و بپزند و در سرکه کنند چنانکه سرکه

و انگشت بروی آن در آید و چون سرکه باز خورد دیگر باره در آن کنند تا سه چهار

نوبت و هر روز همی جنبانند و در سایه خشک کنند و چون بر کنند کوفته کنند و

همان موضع را که خوره در آن افتاده باشد بسرکه تر کنند و این دارو بروی همی

پراکنند تا نیک شود ان شاء الله تعالی باب بیست و هشتم در معالجه آنکه لوزا کشن

عمل کم

قیر تر تاب بیامیزد و بر آنجا بمالد که به شود ان شاء الله تعالی و باید که وقتی که معالجه
میکنند قطعاً نگذارند که اسب دست و پای در آب نهد علاج دیگر آنست که آرد
شنبلیله و ماشکی در سم کند و بدان ببندد و پای اسب که بشربنه رسیده
باشد می اندازد علاج دیگر آنست که سرگین خوک خشک کرده با سرکه بساید
و بر آن موضع اندازد علاج دیگر اسبی را که این زحمت رسیده باشد ریوند
چینی بخورد دهد اگر دوغ و ریوند خواهد داد باید که پنجمن رطل دوغ
و سه من یخ در آن افکند و می جنباند و میگذارد و آنکه جواب دانگ ریوند
با یکمن آرد جو در میان دوغ کند و اسب را تشنه کرده اند و بخورد دهد
که نافع باشد و این همه اسب را سود دارد از تازیان و نخل و خصی اما اسبی که کره
باشد بوی نمیباید داد که قوت و حرارت چندان نباشد و طاقت
نیاورد و بیم باشد که مفلوج گردد و چون اسب خایه دار را دوغ و ریوند دهد
باید او را علف تر و کاه و جبار باید داد و در تابستان اسب را دو نوبت
دوغ و ریوند بدهند که کافی باشد والله اعلم باب چهل و نهم در علاج خوره
علامت خوره آنست که ریش اسب خونخوره باشد و با گوشت افتاده و از گوشت
پاره مشغول و آنها داغ شده باشد و هر روز بیهن و بیشتر می شود و نیز

ارخای این مهره بگذرد موی و پوست اسب خراب شود در کوه با
برو ببندند و یکشب بگذارند چون چند نوبت چنین کنند زحمت زا
علاج دیگر آنست که در اول که پدید آید و نرم باشد بشکافند و بعد از آن به
کارد مچالد تا همان مهره برون آید و پس از آن نمک بیا کنند تا اگر چیزی
مانده باشد نمک آنرا بخورد و اگر چنان باشد که مهره بزرگ کهنه باشد حلقه
آهنین بدان اندازه بسازد و از دو سوی حلقه بندی محکم بر بندد و همان حلقه
را بر سر مهره نهند و سخت در پیچد تا ده روز بگذارند بعد از آن بگشایند
و آن مهره را بشکافند و به پشت کارد نیک بمالند تا اگر چیزی در او
دیگر مانده همان حلقه را گرم کنند چنانکه بسوزاند دیگر دا گرد آن مهره
نهند و اسب را بگذارند یک که و والله اعلم باب چهل و هشتم در علاج
سیر شبنه بدانکه سیر شبنه تا ده بود که در خردگاه و سُم پای اسب افتد مانند
شقاق و آبی زرد می آید و اسب بواسطه آن بلنگد علاج او آنست
که اول آنرا بنطرون و آب گرم نیکو بشوید و سبتر دو دیگر پاره نان
و خاکستر بشوید پس سه روز موم در روغن زیت و زنگار بجز و اندازه
هر روز سه بار پس آنرا بسرکه بشوید و آقاقیا در آب بمالد تا بسته شود

بندد و آن معجون را از پیاز نرگس و کوهان شتر ساخته باشند و در میان حلقه نهند
برگ درخت بر سر دارو نهند و بر کوه پاره بپیچند و دو روز بگذارند و روز سیم باز
گشایند اگر چنان بود که همان مهره نرم شده باشد و الا دیگر باره همین
دارو ترکیب کنند و باید که پیاز نرگس زیاده از کوهان شتر کنند و بقاعده
که گفتیم بر آن نهند و دو روز بگذارند و بعد از آن بگشایند اگر چنان شده
باشد که انگشت بر آن نهند بیم باشد بترکد اجزا بکاهند و نیک بمالند
تا پالایش که باشد تمام بیاید و پس از آنکه پالایش تمام شده باشد پاره
سفال تنور خرد بپزند و چند روز بر آن جایگاه می نهند تا نیک شود
می باید نیست تا سلامت یابد علاج دیگر آنست که پاره نمک آبی نیکو
بکوبند و بروغن گاو معجون کنند و بر آن مهره می نهند و چون باز گیرد همان موضع
را بدست نیکو بمالد و بدین طریق مداومت می نمایند که امید هست که نافع
باشد و در زمانی که دست در آن موضع می مالد این دعا را بخوانند بسم الله
اسکن العظمة الله اسکن بقدرة الله تعالی اسکن بجلال الله اسکن لا
حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم دیگر جدول سرخ و بوره کرمانی از هر یک
دو درم با آب برگ چغندر معجون کنند و بر همین مهره طلا کنند و بگذارند

عقده را گفتیم چون استخوان کوده آن است که اسب را نعل باز کنند و مو را از
برد و با آب بشوید تا عصب و استخوان چنانچه شرط است پدید آید بعد
نیشتر سر پهن برگیرد میان عصب و استخوان را بگشاید چنانچه عصب
از آن بر شد و چون بگشایند سر کارد را فرا آن باید که و استخوان پاره
کاره باید آوردن و چون چنین کرده شد پاره نمک سرالی باید کند و دیگر با
پاره سخت می باید بست تا اگر فضله مانده باشد نمک او را زایل کند
والله اعلم باب چهل و هفتم در علاج شش که آنرا بلفظ سگک میگویند و
آن آن است که چون مهره می باشد بر اعضای اسب و بیشتر آن است که بر
دست و تنگ گاه پدید می آید و آنرا علاج بانواع کرده اند علاج او آن است
که آنرا شب و روز بدست میمالند تا برود و اگر نرود که باندازه آن مهره
ارزیر چیزی سازند و بر سر آن مهره نهند و نیکو به بندند و هر یک چهار روز
باز می گشایند و میمالند و دیگر باز می بندند تا بهتر شود ان شاء الله تعالی و دیگر
علاج آن است که دو جزو از پیاز نرگس و یک جزو از کوهان شتر هر یک را
جدا بکوبند بعد از آن با هم بیامیزند و معجون کنند و در کوه پارا بفتیله
کنند بسطر بمقدار همان مهره حلقه بسازند و بر آموی همان مهره

نهند

...ت اسب خراب شود باید چنین داغ خواهد نهاد پای اسب ضایع و روش
...باشد و داغ با احتیاط باید نهاد و باید که تا لش داغ با استخوان نرسد
...له نیز نمی باید سوخت و رگهای از آن که پوست که زیر داغ است
...د هیچ حال داغ بر آنجا نمی باید نهاد که داغ بعصب رسد و زیان باشد
...ر خواهند که زیاده بسوزانند و پوست دست اسب تر کند قطران بر جایگاه
...بید اندود تا چون داغ بنهند قطران آن بجوشد و پوست تر کرد و چون داغ
...کرده باشد نمک آب بر آنجا می باید مالید تا دست اسب سخت کرده و
...ا پاره موم و قیر و پیه خوک و روغن زیت و نمک هم چندان با یکدیگر
...بیامیزد و جایگاه داغ بر آن بندد تا هفت روز بعد از آن با آب که قدری خاکستر
...با آن که باشد و قدری روغن زیت همان موضع را می باید شست و بعد
...از آنکه شسته باشد پاره روغن گل سرخ بر آنجا مالیدن مفید باشد
و قطعاً نمی باید گذاشت که دست باید بدان جایگاه بخارد و اول روز که اسب
داغ کرده باشند بد آزار او را بزمی باید راندن و پس از آن در آب سرد می باید
...داشت تا به شود چه اسبی را که داغ کرده باشند هیچ چیز سودمند تر از آب سرد
...نیست که آن موضع را می شویند علاج او در وقتی که این زخمت دراز کند و آن

باشد بروی و پاره قطران در مغرفه کنند و یکدو دانگ زرنیخ پاره کنند خورد
بهم بجوشانند تا انکه لخته شود پس اگر پاره بر سر چوبی بندند و این دارو
چنانچه گرم باشد لختی لختی که دست اسب بسوزانند عصب آن اسب
اندود و سه روز بدین نوع باید کرد و چون این مداوا میکنند باید که نگذارند
اسب قطعاً دست را بدندان بخارد یا بچیزی بمالد چه چنین بخارد بیم هلاک
باشد و چون سه روز بگذرد آن جا را بروغن کنجد نیک بمالند و اسب
بعد از آن در میان آب میباید داشت و در میان وحل تیز نیکو است
علاج دیگر انکه چون این زحمت در اسب پدید آید الحیر در سرکه باید
تا زمانی که هر دو یکسان شوند و بر عصب گاه اندایند روز بروز تا افزونی
که پدید آمده باشد کم شود دیگر قدری دنبه بر کلیم پاره نهند و در ریسمان
دوزند تا آن نفخ و اماس که بر سر بندگاه الستاله باشد پراگنده شود الا
آسان تر گردد و اگر بدین واسطه دست اسب اماس گیرد میباید که اسب
در آب سرد میدارند و بید آرامیر آشند تا آن اماس زایل گردد و علاج دیگر
آنست که اسب را چون این زحمت پیدا گردد بر همان موضع داغ برنهند و لیکن
جایی که عصب نزدیک باشد خطرناک است مبادا که داغ بعصب رسد

و دست

ج گفته‌اند علاج در اول که آن بدید آید می‌باید که نمک کوفته و بیخته
ها ون می‌باید که در آب پاره پاره بر سر آن ریختن و کوفتن و ساییدن بعد
ن جو پاره کرباس قوی را بهمان نمک بیک می‌باید اندوده بر پی
ت و پای اسب به بندند و هر روز سه نوبت با آب تر می کنند تا سه روز
بدین احتیاط هست که نیکو شود و آن با دامه زایل گردد و دیگر زنده جرم و زنده
دیم و سرپیش را با هم می‌باید سرشتن و بر پی اسب باید اندودن و بر کوه
پاره می‌باید پیچیدن تا یک روز بگذرد و چون خواهی که از دست اسب
بکشایی گشت باید که اسب را در آب بدآری و آب بسیار بدان ریزی
زمانی تا چنانکه سر جاست بر شود و بعد از آن که رکوه پاره باز کند چه اگر بتعجیل
باز کنند موی کنده شود بلکه پوست نیز ریش کنند و بیم باشد که پی را بیازارد
علاج دیگر که هم در اول می‌باید کرد آنست که رگی بیرون خردگاه است
که آن را رگ وحشی میخوانند می‌باید زدن و می‌باید که آن رگ
میزنند با حتیاط هرچه تمامتر باشد و نوعی نکنند که بیشتر از رگ بگذرد
و نعصب رسد که بسبب آن دست اسب ضایع شود و چون رگ بزنند
اسب را باید آرا ساکن ساکن باید راندن تا خونها و ماده که در آنجا جمع شده

با انگبین و آب و بابب دهد تا چون شراب شیرین و بطردن در گلویش
ریخت و اگر دست دهد گاه او را خنده نهند و شراب و انگبین در گلوی
ریزند و شکمش بدست همالند که بهتر شود والله اعلم باب چهل و پنجم در
حصه و حصه وری بود که در بر و سینه اسب مهم رسد و علامتش آنست که
چون ستور از آخر باز کشانند نتواند رفت و دست و پای بهم بر می آورد
و بهم بر می زند و چون زمانی بر آید آسایش کند و بلنگد و این اثر رنج
بود که بپشتش رسیده بود علاجش آنست که گوشت خوک با نمک خورد
بر آتش نهند تا جوشش بر آورد و بعد از آن همان چربی بر سر و سینه او
بمالد و پس از آن اسب او را در آبی بزرگ باید انداخت تا شنا کند
و بهتر گردد و او را اگر رگ بزنند نافع باشد والله اعلم باب چهل و ششم در
معرفت بادام و علاج آن حال آنکه زخمت بادام از آن پیدا شود که اسب
را بیش از آنکه طاقت باشد بر گاهنند و خدمت فرمایند و از آن زر
زخمی به بر و سینه اسب میرسد بتدریج همان آماس بر عصب که از پس دست
باشد فرو میریزد و در سر بندگاه جمع میشود و چون او را در او آبیند علاج
و چون مدتی گردد بروزگار سخت گردد مانند استخوان و آنرا بانواع استخوا

علاجم

ر دو آن باشد و شکم اسب آماس کند و آب در آن گرد آمده باشد چون
با آماس هر انگشت با آماس فرو رود و هر چهار دست و پای نیز آماس
با گوش و پشت نیز همین سبب آماس گیرد علاج او آنست که اول
را اسب باید پوشیده و در آفتاب بست تا عرق تمام کند بعد از آن اسب را
پس چوبی نیک بمالد و او را علف دهد از برگ ترب و برگ کرفس
تر اگر باشد دهند و اگر علف تر نباشد نخود یک شبانه روز در آب
باید کرد و بدهند و از زیر ناف بقدر سه انگشت سوراخ باید کرد و فتیله
نهند تا آبی که جمع شده باشد بیرون آید و آن زخم را بعد از آن که آب
بر آن مانده باشد مرهم نهند تا نیک شود پس از آن او را ریگ میباید
شود و بر آتش که اگر چیزی مانده باشد بتحلیل رود چون اسب را آب میدهند
باید لگام در سر باشد تا آب بسیار نخورد تا زمانی که علت بکلی زایل گردد
ان شاء الله تعالی باب چهل و چهارم معالجه اخلاط خشک علامتش آنست
که دست اسب گرم بود و اندام و شکمش گرم باشد و سر کشیده بدشواری افکند
علاج آنست که آب با روغن زیت و انگبین و بطرون بیامیزد و باسب
دهند و علف سبز میباید داد و اگر علف سبز نباشد علف خشک را تر باید کرد

فایده دهد ان شاء الله تعالی باب چهل و دوم در معالجهٔ داء البقر و این زحمتی سخت است
که باسب رسد و اسب را گلو آماس کند و مخاطره است و علامت او آنست که سرگین
او سیاه و گنده باشد و چون اسب را این علت پدید آید چو قدری ماست
چندان سماق با سرکه نیکو میباید کوفت و بخورد اسب دهند و پس جو آرد
گندم و انار دانهٔ ترش بهم میباید آمیخت و بکنند و میباید که هر کنده
پنجاه درم بوزن و آن کنده در گلوی اسب میباید انداخت که نافع باشد
و اگر این علت در راهی دست دهد که این داروها نباشد بهترین دوا
آنست که اسب همچنین که از راه برسد و خسته باشد او را آب دهند تا چم
کند و غالب آنست که این زحمت خلاص یابد و بعد ازین معالجه حمرکهان استل
باشد او را بر روی سرگین خشک باز میباید داشت و اگر سرگین خر باشد
بهتر و پس از آن که او را آب دهند و گاه گاه باشند تا بدو روز او را آب ندهند
و هر روز مقدار دو من آرد جو باید ملاکان و خیزری و بکریه و پس از دو روز چون
خواهی که او را آب دهی قدری انار دانه و جو با هم باید آمیخت و با هم
باید کوفت و در آب کنند تا غلیظ شود و بخورد تا ازین زحمت خلاص
شود ان شاء الله تعالی باب چهل و سوم در معالجهٔ اسب زرد و استسقا علامت

اسب زرد

رجا بکجاه کرمی مالنده نافع بود دیگر شتیرغ کوکرد و سپندان و نمک باهم
سپباید آمیخته کند و برانجا بمالند نفع دهد و یک پاره زر آورند باید با پاره روغن
ت و زاج کوبیده باشند تا سیاه کرد و بعد از آن بر پشت و دم بمالد به شود بعون الله
تعالی باب چهلم در مداوای ریش پشت علامت او آنست که وقتها پلید
بر دهن او بیرون می آید و بوی دهانش خوش بود علاج او آب بقلة الحمقاء
که آنرا خرفه میخوانند و مقدار روغن گل سه وقیه می باید آمیخت و پنج روز یا
هفت روز هر روز یکنوبت در گلوی اسب میریزند و بعد از آن کشیر او شراب
و شیر درهم آمیخته در گلوی اسب همیریزند و اگر شیر نباشد بجای او آب جو باید کرد
دیگر سه وقیه نفط و چهار وقیه سلیخه میباید کوفت و بیختن و در شراب
یا آب جو تر کرده و در گلوی اسب ریزند نافع باشد والله اعلم باب چهل یکم
در مداوای اسبی که او را آب و کاه و آنچه باشد چون خسته باشد علامت
او آنست که چون لب را از آخر باز کشایند هر چهار دست و پای او سست باشد
و بهم برهم آید اما کمتر از رفتن [illegible] باشد و چون پاره راه برود به شود و چون
یک [illegible] پیش بر سینه یکبار بر کرد علاج او آنست که بر سینه او روغن
گاو بمالند و رگ [illegible] بکشایند و او را در آب روان پاره داشتن که رو بطرف بالا باشد

ازان سرکه کهنه در آن کند و بر ریشش نهند نافع باشد والله اعلم باب سی[illegible]

در معالجه بستن بندگاههای اسب و ریش صاروج کرم دود و سپیکی و شراب با

بر سر آتش نهند تا سوخته شود و استخوان زیتون در آب کهن و معجون ز[illegible]

و بر بندگاهها مالیدن سود دهد و اگر نیز بر ریش نهند نافع باشد و جولی و از

کر لب بند و بر بندگاهها بمالند یا بر ریش نهند همین فعل کند والله اعلم

باب سی و نهم در معالجه کری این علت بر اکثیلان از حرارت و خون سوخ[illegible]

بر مزاج آن غالب شدن می شود دفع می کنند و بظاهر پوست می اندازد و علاج ا[illegible]

آنست که اسب را لخت از کهن رگ بگشایند و از هر دو دست نیز همین [illegible]

و اگر تر باشد علاج او را میباید داد بعد از آن اگر بدید آمده باشد بقیه [illegible]

باید مالیده تا ریش کند و خون کند و پس از این بلنباس پاره بر گرد همان

موضع را سخت بمالد بعد از آن قرنفل و روغن زیت و قثاء الحمار و بطر دو[illegible]

همه را با هم راست میباید آمیخت و نیکو بند و در آب گشنیز حل کنند

و در گلوی اسب ریزند که بهتر شود و اگر کره بود یک رطل و اگر خورد زین باشد

زین دو رطل تا بیشتر لحب قوت است و روغن [illegible] و شنیز

کوفته و نمک با هم میباید آمیخت و نیکو شاشت و نکند ارند تا بهتر شود

بر گایها

با استخوانی در جراحت مانده باشد ببندند قدری پلیته و بر قدری اکبر می نهد
بر جراحت می نهد تا آن پیکان یا استخوان بیرون می آید و اگر آب کامه نباشد
شور همین فعل کند والله اعلم باب سی و ششم در معالجه ریشهای خشک و این
وقت باید که هر ماه تمام را لخته باشد بگیرد قیر خشک سه وقیه و موم چهار
و خورد کند و مثقال سرکه کهن دو وقیه و در دیک سفالین باید
و بعد از آن مرهم از آن ساختن و بر ریش نهادن سود مند خواهد بود
دیگر مرهم ریشهای زشت را سود مند بود زشت تمام سوده در انگبین
و با آتش نرم پخته کرده اند و بعد از آن فتیله بکار برد والله اعلم باب سی و هفتم
در معالجه کرم که در ریش اسب افتاده اول همان ریش که کرم در او افتاده
باشد با آب کند یا نیکو می باید شست بعد از آن سارو ج آب ترسیده
و قلقطار نوعی از زاج است هر دو با هم راست باید و در جراحت
افکند که کرمها بر طرف شود بعد از آن پوست انار خشک که یک شبانه روز
در آب سیاه نهد تا نرم شود بکوب باید و اندکی از روغن زیت کند
در سر آتش نهد و بجوشاند و بیالاید و دیگر پاره بر سر آتش نهد و پاره
شب یمانی و کندر کوفته و کوفته در آن ریزد و نمک بیزد تا بقوام عسل باز آید پس

بگذارد و مرهمی بسازد و بر آن موضع نهد و بگذارد که بهتر شود و اگر ریش همو
بود چنانکه زیاده و نقصان نباشد بگیرد هلیله زرد و پوست انار شیرین و زا
سفید و جوز بکوبد و بر آن ریش نهد که بهتر شود و دیگر اگر ریش از این
پاک نشود هم از این دارو بگیرد معجون کند بروغن برزگت کوفته و در آ
سوراخ زنند که رفته بشود ان شاء الله تعالی باب سی و چهارم در تدبیر ریش
او از جراحت سباع پدید آمده باشد بهترین مداوای این جراحت آنست
که در تابستان و زمستان هر وقت که باشد باب سرد می شویند هر روز چها
بار که هیچ مداوا بهتر از این نیست اما جراحت ملیک خاصه را مداوا آنست
که صمغ عربی بگیرد و بکشش بکافند بر آن جراحت بازبندند که بهتر شود و دیگر ا
جراحت از جایی افتاده باشد و لیست و پهلویش ریش شده بستانند قدر
سنگ آهن ربا که آن را مقناطیس میخوانند و باب بساید و بر وی طلا کن
چند بار که بهتر شود ان شاء الله تعالی باب سی و پنجم در معالجه زخمی که از تیغ و تیر رسیده
باشد کرم خشک که از زمین میباشد بگیرند و خشک کنند و بساید
و بر آن جراحت پراکنند که سودمند باشد علاج دیگر زراوند چون
می باید کوفتن و در انگبین حل کردن و بر آنجا نهادن که فایده دهد و اگر

پیکانها

ب برد چنانکه هیچ نماند و چون بشوئی پاک شده باشد والله اعلم

سی و سیم در تدبیر اسبی که از زین نشستن پشتش ریش شده باشد علاجش

ت را در سفر باشد و چون سوز را زین خواهد که پرهیز باید کردن از سودن

ت او را چون کوفته شود حضرت باد رسد علت ظاهر گردد چنانکه لابد

سته از داغ کردن بر پهلو و دست و پا و داغ اسب را عیب عظیم است

چون داغ کنند بیشتر آن بود که لاغر شود پس تا بتواند بدارو

معالجه کنند و بیشتر همچنین اسب را معیوب کرده اند علاج ریش را چون

گوشت مرده شده باشد بگیرد برگ اسپست را در خور باید و در ریش بیاکند

یک شبانه روز پس گوشت مرده را برگیرد و ریش را هم بدان پاک کند و

بروغن گاو کهنه تا گوشت مرده را تمام بگیرد و دیگر بگیرد اشنان خرد

بکوبد و با روغن گاو تازه بر نهد تا گوشت بر گیرد چنانچه هیچ نماند دیگر

اگر بدین نیک نشود کتم بزرگ و مغز پلپه دانه بر وی نهد تا نیک

شود دیگر چوب بید تر پوست جوز هر دو را بسوزانند و خاکسترش

با آب و نمک طلا کند و بدان موضع ببندد و به شب باید هم روز پیش

نگذارد و دلال استخوان سبز که چرب و دیگر بگیرد علک بار رشته و پاره موم و با هم

باشد و از علتهای دیگر اسب را پشت بیاماسد و برآید بگیرد پاره حکل

کهنه و با آتش گرم کند و بر پشت او بندد که بهتر شود اما سخت بباید بس

و سه شبانه روز بباید گشود و باب گرم باید شست که مفید باشد و اگر

نباشد پوستین کهنه همین کار کند و دیگر مقدری آب را بجوشانند و

خانه مرغ در وی کنند و بزنند و بر اماس نهند که نیک شود دیگر اگر

اندرون خشک شده باشد سرگین بدو آمده که مفید باشد و اگر بهار

باشد گاه بود که پشت اسب برآید یخ [illegible] بیشتر بر آن باید نهادن تا

برآید و هر خونی که در آن موضع گرد آمده بود پاک ببرد آنگاه زین برنهد و برا

که به شود و اگر در سفر باشد بهتر آنست که برنشیند و برآید و اگر در پیشه دا

باشد و بلغمهای او آزاری رسیده باشد سفیدج [illegible] طلا باید کوفت و اندر

نمک در آب گداختن و بر آن نهادن چند بار که نیک شود و اگر زین

یا پالان بگیرد پاره گمیز چاپکه هنوز گرم باشد و خاکستر گمیز گرم برکرده بر آن

موضع نهند که اماس بنشیند و یکشبانه روز بگذارند در زیر زین و پالان و اگر

ریش و دنبل از این شده باشد و کهنه شده آن را باب اشک بباید شست

پس کند گرفته بر آن باید بستن و گذاشتن تا برادخشک شود با اصل آ

باز

ارش ببرد و نیک شود و دیگر اگر خارش از پهلو و ریش بود زاج
شنیز هر دو باید و بروغن زیت بسرشد و بر پای دوم اسب بمالد که
ریش دهد به شود دیگر اگر ستور دم ولش بیفکند بگیرد پیه خوک با پیه
عنبر با پیه خرس و ولش دوم اسب را بسترد و ایشان بشوید و پیه که
هفتم بمالد به شود و دیگر اگر ستور زرد گشته و لاغر شده باشد بگیرد پنج
درم خایه پخته و نیم من روغن شیر پخته تازه و یکمن شراب کهنه و با هم
بیامیزد و بگلوی اسب فرو ریزد همه علتها ببرد و موی بر آرد و فربه کند و اگر
ستور دم ریخته رگی است زیر دم بباید گشاد و داغ باید کرد انشاء الله
تعالی بهتر شود باب سی و دوم در معالجه آماس پشت اسب اما آماس در پشت
ی آماس بود استادان چنین گفته اند که اگر در سفر باشی و خواهی
که اسب را پشت بر نیاید و کوفته نشود هر چهار فرسنگ برآنی فرود باید آمدن
و تنگ را سست کردن و زین را جنبانیدن و باز تنگ را سخت کردن
و بر نشستن تا کوفته نگردد و چون بمنزل فرود آیی و اسب کمتر کند اگر تابستان
بود زین بر گیرد و مرغه دهد و زین باز جای نهد و اگر زمستان بود تا عرق
خشک نکند زین را باز نگیرد و پوشیده دارد تا از علتها پاک شود و ایمن

علف کمتر شود بهتر شود و اگر زرنیخ ارمنی بر سپوس افکند با بر جو نه و بدان تا کوفته

رفته به شود و اگر بیخ نسیر سپیده سنگ و حنا بر سپوس افکند تا بخورد خاصه

ببرد و دیگر روباهی بکشد و همچنان با موی و آلت شکم در دیگ افکند

با آب بپزد تا از هم جدا شود و چون اب نشسته شود بدهد تا بخورد و اگر

آب بخورد فرو ریزد تا ختام برود و به شود اصل ختام بر آن موضع و چشمه بود

آن سعیده بود بیرون بباید کرد و داغ باید کرد تا خشک شود والله اعلم

باب سی ام در معالجه اسب چادرا بدنها خارش پدید آمده و عظیم در رنج باشد

بگیرد هدهدی و با آتش بسوزاند و آنگاه از آتش بیرون کند و چون

بساید و در ظرف آب افکند و ستور را تشنه کند و بدهد تا بخورد ح

او به شود اگر چه کهنه باشد علاج بگیرد نیم من روغن کنجد و پنج درم کوگرد

و هم چندان نمک گرم کند و در ستور مالد بهتر شود و این معالجه ادم

نیز شاید دیگر اگر اسب را با آب صابون بشوید نیک شود ان شاء الله

باب سی و یکم در معالجه خارش بال و دم [illegible] روغن تازه و سپند آ

کوفته و با هم بیامیزد و در آن مالد خارش پاک و دم ببرد و دیگر بگیرد

لحش زاج و بروغن حل کند تا چون نقط شود آنگاه بریش و پای [illegible] ستور

بد علاج او آنست که بگیرد کمیز تره و شراب کهنه برابر و باهم بیامیزد
بلوی ریزد تا درست شود و اگر نیک نشود و اماس کرده بگیرد هفت سنگ
ها و در گوش اسب فرو ریزد تا اسب سر همی افشاند که سنگ افکند حرکت
ید نیکو شود دیگر بگیرد بادیانه در بینی وی کند تا خون بیرون آید و از علت
بکرد و نشان گوید باب بیستم در معالجه خنام اما علامت آن بود که چشمها
ین اسب پدید آید و خوارش آن چشمها اماس کرده و زرد آب و پلیدی از آن
علاج او آنست که بگیرد روغن گاو کهنه و با نمک بیامیزد و بگذارد و بر آن
بمالد تا آنجا که چشمه خنام و چشمها را با نمک پاک کند و اسب را یک دو هفته
قوت دهد و نیک شود دیگر بگیرد تخم حنظل و پوست بیخ کبر و کوشانه
و آب آن را بدان اماس و چشمه همی نهد و این معالجت آنگاه باید کرد که نو
خنام نکوهیده باشد و چون چشمه کهنه بگیرد زنگار مصری و نوشادر از هر یک
ده درم ساید و بچشمه خنام همی نهد بر بلینه تا پاک شود و جای داغ کند
علاج دیگر اگر چشمه خنام را پیرا از زیر بیخ ارمنی و صبر سقوطری و حنای سپیده
سنگ بکوبی و به بیرون خورد از هر یک دو درم و با سپوست بدهی تا گوارد
که شود دیگر اگر آن رگ خنام بیرون باشد بگشاید تا خون وی بیرون و وقت

داغ کند و نمک بیاکند و نیک مالند که بهتر شود و دیگر بگیرد انکه بکید دم که

با شراب کهنه بسایانند و در بینی او چکانند بعد از آن او را کشمش زیت

که مفید باشد والله اعلم باب بیست و هفتم در معالجه ناسور اما علامت این که او را

باشد آنست که زیر خانه وی ریشی پدید آید که اسب از آن لاغر شود علاج

آنست که بگیرد ده موی دم وی بر آن ناسور بندد و مدت پنج شش روز

جوز بویا و عطر دود کند تو اسیر همه بیفکند و علامت افتادن او آنست که

شود دیگر بگیرد روغن گل و روغن زیت با هم بیامیزد و یکمن دکبلوی سستور

ریزد بعد از آن نیم من شکر بسایاند و در یکمن شیر تازه کند و قدری روغن تازه

با جز با این شیر و شکر یار کند و مقدار دو من یکلوی سستور فرو ریزد که همه شود

و دیگر اگر ذکر فرو داشته باشد و این زشت ترین چیز هاست لیکن چند

ستور داشتن اگرچه دونده و رونده باشد علاج او آنست که ذکر او

چند بار بسبرکه و نمک بشوید و بروغن گاو بلید اید تا بجای خود باز رود

والله اعلم باب بیست و هشتم در معالجه دمه اما علامت دمه باشد ناسور

بند و اسب اماس گرفته باشد و از علف باز استد و ذکر وی اما اینست

و اگر ماده باشد فرج وی بفسرده باشد و روی و چشم وی تیره و دود و سخت

صرف

بیمار بادرنک و قدری کشنیز و ده درم بادیان در پنجمن آب بجوشانند

تا باز آید و این اجزا درست در میان نهی و بیک بمالی پس آنکه بپالاید

و اسب هر روز بریزد بهتر شود ان شاء الله تعالی باب پنجم در معالجه خشکی

علامت خشکی آنست که ستور باریک تن بود و از علف باز ایستاده

سینه و بینی اسب آماسیده باشد و خویشتن را سخت فراز گرفته علاج

آنست که هر روز علف او روزی باز گیرد و روغن گاو و روغن تازه از هر یک قدری

بلوی دی بریزد و از روز آب بدهی تا تمام ز دیگر پس اسپت خشک باید درشت

دهی و جوی بر لبسوزی و خرد کنی و لبتر شده و باب دهی تا بهتر شود دیگر

بگیرد آرد جو یکمن و نیم و پیه تازه هم من و سی درم شکر و روغن شیر گیت

همه را در هم بیامیزد و لبشه روز باب دهد تا بخورند درست شود ان شاء الله

اعلم باب ششم در معالجه داء النار علامت این زحمت آنست که همه

اعضای اسب عرق کند و سر فرو افکنده باشد و چشم او از حال خود گردیده

چنانکه سپاهی کمتر پیدا باشد دل بسیار اهند و خبر دو اگر استخوان خرد باشد

ریزه در گوشت وی افکند دار آب عرق باز ایستد علاج او آنست

که او را بدو انگشت زیر گوش جای رگ بزنند و بعد از آن پاره بشکافند و بر آن

واگر لختی فرو ریزد یا به آب آمیخته کند و به بدهد بهتر شود واگر تابستان ب
روغن بکمنج باید و آن باقی خورد و پس از روغن آب دلاوان ... اسب
و گیاه تر دنی در پیش وی نهادن همی خورد تا بهتر شود و این علت
تابستان محکم بود والله اعلم باب بیست چهارم در تدبیر اسبی که او را تب گر
باشد علامت تب گرفتن اسب آنست که سرفه کند و اندامها را
سست کند و خوشتن در کشیده و دست و پای مضطرب همی شود و علف
کمتر همی خورد و دشوار دم بر آرد زند و چشم فرو خوابیده و بینی زمانی
شده و زمانی گرم علاج او آنست که ستور را یکشب آب ندهد و خوا[ب]
یکشب بدارد آنگاه بنجمین آب و دو من مویز و اندکی شاهتره و پنج چهار بادر[نگ]
و قدری گشنیز تر و با خشک اینهمه را در آب بجوشاند تا بدو دست درم آ[ب]
وصافی کند و بکلوی ستور فرو ریزد بدرست و فربه شود و دیگر نیم سیر آب
کهنه و نیم من نمک و گشنیزه بکلوی اسب فرو ریزد و از چهار دست
نعل بر دارد و پاک کند و روغن نفط و نمک بنهد یک یک بدست و پای اسب
کند و جوار دی باز گیرد سه چهار روز و دو هفته اگر گشت بسته همی دهد تا
شود و دیگر یکید و شب جو باز گیرد و مویز نیم من و شاهتره با پنجه دره

وفراری

به نیندازد و دیگر بگیرد سپندان سرخ نیم من و با لجن سبوس بدهد تا
تمام به نیندازد و دیگر بگیرد یکمن خرما و با یک من و نیم آب بجوشانند تا
من آید و یکدرم صبر و شصت درم روغن کنجد بروی افکند و در
ستور ریزد تا از همه علتها پاک شود و دیگر بگیرد یکمن گندم بلغور
شراب کهن بجوشانند یک شبانه روز پس بگلوی اسب فرو کند سود
دارد و دیگر بگیرد روغن یکمن و سپندان کوفته و بیخته پنجاه درم و با هم
بیزد و بگلوی ستور ریزد بهتر شود ان شاء الله تعالی باب بیست و سوم در معالجه
چ اورا علت مجهول باشد علامت علت مجهول آنست که از حال خود
شته باشد و تندرستی سبب علت چیست استادان بیشتر گفته‌اند
اورا در شکم بهر موضع کرم بود علتهای دیگر بدان پیوندد و دیگر بگیرد دو من
گندم و سه من شراب کهن و بجوشانند یک شبانه روز پس لیسه روز در
گلوی اسب فرو کند تا بخورد و دیگر سپندان خرد باید و با روغن بگلوی اسب
فرو ریزد یک شبانه روز آب و علف بر اسب ندهد تا نیک گرسنه و
تشنه شود آنگه یک هفته اسپست بدهد تا بخورد یکمن روغن شتر لختی گرم کند
چنانکه گرمی برآورد پس فرو کرده باشد و بجای آب بدهد تا بخورد

از بینی وی ریم آید واز دو چشم او آب آید واز علف باز ایستد و سست
علاج او آنست که دهان وی بگشاید و ببینند زبانه وی چون اگر
باشد و کاویش کشته آنجا که گاه داغ باید کردن در زیر زبان به نشتر بباید آ
بار بگشاید تا هم در ساعت کمیز بیفکند و خوش کردد و این علاج جز
دیگر بگیرد پنجاه درم حبة الخضرا و بکمیز روغن بکلوی اسب ریزد تا به
شود و دیگر بگیرد یک لخت فانید بار بیره در کلوی اسب ریزد و سه
بالا کرد با درست شود و چون آن خاک خوشه لوف دو من آب دهیم من که
در آن ریزد و بکلوی اسب ریزد و آنگاه برنشینند و تند بر آند تا هر علت که
در شکم دارد بر آید و بیک شود و اگر از همه داروها عاجز شود از دل پاک
این افسون را بر وی خواند تا حق سبحانه و تعالی شفا دهد و افسون اینست
بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله ولا مانع الا بالله اشف انت
الشافی لا شافی الا انت باب بیست و دوم در تدبیر اسبی که ریم دا
باشد علامت وی آنست که موهای او برخاسته باشد و زبانش باریک شده و
بر وی خشک شده اما علف نیک خورد و کفل در دیوار همی مالد علاج
آنست که بکمیز حلبه شسته با جو بیامیزد و دو لیبه روزی بدهند تا کو شفا کرم

دارد

ودانه او بیرون آورد و با قدری آب بان و انگبین معجون کند و قدری
سپندان در وی افکند و اگر پیه بچه خوک در گلوی ستور کند خوب شود و در ساعت
باید دیگر پاره سپندان و درمنه ترکی و سرکه بر آتش معجون کند و
ری روغن زیت در گلوی اسب ریزد بهتر شود و مفید باشد ان شاء الله

باب بیستم در معالجه اسبی که اورا بار بقطیع بود اما علامت این بار چنان
باشد که شکم وی بر آمده باشد و سرش اماسیده و هفت اندامش
ن که بسیار همی جنبد و خیزد و سرگین دکمتر به دشواری افکند و درمهای بزرگ
بر ریزد علاج آن بگیرد بکمن بول آدمی و نیم من آب کاسنی و لختی ترب و قدری آب
بار ماورنکت همه بجوشانند و باربایان و دو درست دانگه از هر یکی یکدرم در وی
افکند و بدهد پس ساعتی اسب را بر آیند و بعد از آن آن حرکی که در میان او
ران وی میباشد بکشاید و پس از آن آب و نمک بدان اسب را حقنه کند
و دست بالش بر روغن چرب کند و بمالد در روغنی نرم نرم در برش بمالد چنانکه
باشد بوی خار رسد بهتر شود دیگر بگیرد تخم بیخ انگشت و از برگ وی چندانکه
خواهی و حرف خرما با نیم من آب بجوشانند و بپالاید و بگلوی ستور ریزد بهتر شود

باب بیست و یکم در معالجه اسبی که اورا درد شکم بود و علامت او آنست که

رطل عسل بیامیزد و در گلوی اسب ریزند و تخم هلیون باید سوده بقدر دو دره

در بینی اسب باید دمیدن که بهتر شود نوع هفتم از قولنج آنست که

بول نتواند کرد و اماس شکم پدید آید و می خسبد چون او را خیزانند و هر وقت

که خواهد خسبد زهیر گاه و بن گوشش عرق کند و علاج او آنست که

پنج پیاز خام را پوست اول باز کنند و پاره پاره کرده باشند و در مقعد اسب کنند

می باید اسر اسب را بدست نگاه دارند تا بادی که باشد بیرون آید و چند

نوبت چنین کنند که شفا یابد باب نوزدهم در معالجهٔ اسبی که او را باحمره باشد

علامتش آنست که همچون قولنج باشد و شکمش برآید و اماس گیرد و

و کمیز بدشواری اندازد و خویشتن بر زمین میزند و انزا عارت گیرد و سو

خون میکرد و دمی بپیچد علاج بکرد بنجین آب و یکمن نیم شراب کهنه و نیم من

کو سفند و یکدرم انگزه و یکمن کندم همه را با هم بیامیزد و بجوشانند و صاف کنند

و اسب را بدان حقنه کنند انگاه نیم من آب کشنیز تر در گلوی اسب ریزد

و علف ندهند تا بهتر شود و دیگر بگیرد زهره گاو و دو دانگ در گلوی اسب

ریزد که بهتر شود و دیگر کوکه بادروج برگ سپهالیس بیالایند یک غنه بیشتر

بیشتر بیارند پس قطرالتر و نمک ها بر وی نهند تا نمک بخورد تا نیک بشود و دیگر

...ساکن کند و اگر خارش باشد مقصد آنست هر چیزی که تیزی داشته باشد
...بجا نکشند و اسب از آن در حرکت آید جا پاره باز دهد نوع سیم از قولنج
...ت باشد اسب چون علف خورد پاره کاه یا برگی از گیاه در روده
...ند و بواسطه آن اسب را رخت شکم باشد علاج او آنست که آب گرم
...اسب را حقنه کنند تا اگر چیزی در روده باشد بگذرد و درد ساکن شود نوع چهارم
...قولنج آنست که اسب خاک آخور یا دیوار خورده باشد و شکمش بدرد آید
...علاج او آنست که پاره شیر بقدر دو من و نیم گرم باید کرد در گلوی اسب بریزد
...درد ساکن شود نوع پنجم از قولنج آنست که اسب بواسطه آنکه سرما زده
...باشد شکمش بدرد آید علاج او آنست که در خانه تاریک که روزن نداشته
باشد به بندد و در آن خانه آتش بسیار باید کرد و اسب را جل فوق باید
پوشانند و او را علف اسپست باید داد و جو برشته باید که بدهند
...دسه روز هر روز چند دو رطل عسل گرم باید کرد چنانکه دهن اسب بسوزد
و در گلوی اسب باید ریخت که بهتر شود نوع ششم از قولنج آنست که
اسب را کمیزدان به رنج رسد علاج آنست که کمیزدان آن اسب را بروغن
نیم گرم بیندایند و اسب را در خانه گرم به بندند و یک رطل شراب کهنه با یک

شود والله اعلم باب هفدهم در معالجه اسبی که قولنج داشته باشد و آن ا

نوع باشد اول آنکه اسبی که سرگین نتواند انداخت و زمانی خیزد و زما

خسبد علاج او آنست که نوار پهن در گردن او افکنند و یکی از این سوی

و یکی از آن سوی نگاه دارند و اندکی می کشند و یکی از قفا ببندد و تازیا

زنند تا اگر حقنه باشد برخیزد و بعد از آن نوار را سخت میکشد تا نفس

اسب گرفته شود و بعد از آن رها می کنند تا اسب نفس برزند دیگر بار

سخت باید کشیدن و تازیانه بیشتر باید زدن تا آن زمان که ریح رسد و ع

کند بعد از آن نوار از گردنش باز کنند و یکی بر نشیند و او را بر جهاند تا پیه

بیفکند نوع دوم از قولنج آنست که اسب را پیه در پهلوی خود گرد آید

و این آواز چنین است بقطره میروند از آنجا می آید وقت هست که چو

اسب مراغه میزند آن پیه در گرد پهلو روده افتد و روده آن بدرد آید علا

او آنست که استخوان سر خارپشت که بتازی ازادل [illegible] آشته باد و بداز

بر دارند و آن دود آنها بر شکم گاه اسب و زیر ناف و شکم می مالند که آن

بواسطه تیزی دود لکن هر زمان حقنه می اندازد و خفه را در حرکت می آورد

و در هوا پرده باشد که بواسطه این حرکت آن پیه از جای خود رود

در دالن

را گیر و روغن کنجد دو دکن و مقدار شصت درم پیه خرس بگدازد و
لوی ستور فرو کند همه علتها برود و نافع باشد ان شاء الله تعالی باب هفدهم
معالجه اسپی چار ارزا اندر تابستان مخالف افتاده باشد اسپی که او را مخالف
باده باشد آنست که سر در گردن پیچیده دارد و استخوانش بر تن همی لرزد
چشم او تاریک باشد لب و گوشش و گردن افکنده دارد و اندامهاش
سرد بود و سر از هر دو سوی میگرداند علاج آنست که بگیرد شطرنج و سنبل
الطیب و چادشیر و کندر از هر دو درم و قاقله چهار درم و زرد
چوبه و زعفران از هر یکی سه درم و همه را خورد باید و در نیم من آب بجوشان تا
بانیمن و نیم آید و لسه روز بگلوی اسپ فرو کند تا بهتر شود و دیگر اگر در زمستان
افتد و در گوشهای اسپ داغ کردن نیکو بود چنین بهتر شود و گوش بفراق
علاج باید کردن و پنج روز جو ازو باز گیرد و کاه و اسپست باید داد تا بهتر
شود و اگر بدین علاج به نشود بگیر خاکستر لی و در کوزه محکم به بند و چون آب
دروی افکنده اسپ را آب بدهد و بگذارد تا قوت خاکستر در آب رسد
بدهد تا بخورد بهتر شود دیگر زردچوبه خورد بکوبد و با پنج عدد خایه مرغ و یک
رطل روغن تازه با ابریشم بیامیزد و بر هم زند و بگلوی اسپ فرو ریزد تا نیک

و دولت درم فانیذ و بیست و پنج درم سپیذان سرخ و یک کف لحم ا

و باده من آب بجوشان تا چهار من باز آید بعد از آن بپالای و بگذار تا

پس سه روز با نیز آب بده تا بخورد که نیکو بود و دیگر بگیرد روغن گ

و با مسکه تازه با هم بیامیزد و قدری مسکه تازه بگوشهای اسب فـ

و افسار از سرش فروکن و آتش نیز برافروز از هیزم که تا دود

رسد درست کند و خارش پای و دم را سود دهد و دیگر اگر سپرز

با اکبر د جگرش بیایاسد بگیرد یکمن روغن کنجد و دو درم صبر و دو

جاوشیر و با هم بیامیزد و بستور دهد تا بخورد که نیک کند و اگر اسب

سست اندام باشد یا کوفته یا رخمی رسیده باشد یا بر سینه یا گرفته تا

نفط را با نمک بباید جوشانید و بدان موضع طلا نماید و در میان آسیا

داشتن و دیگر اگر پای بدان بگذرد و دم کج کند و موی وی ریزد بگیرد

قدری روغن بید انجیر و نفط سفید دو چشمش را بدان بیالاید و کتف

بید انجیر و دکند نیک بود و دیگر اگر پیه خرس در وی شیذه جای

بیستی وی مالد علت ببرد دیگر اگر روغن نفط سفید و روغن گ

و روغن بید انجیر سر تا پای اسب بمالی و در پیش اسب بمالی و نفط و ر

بید انجیر

لک روی کند و سه روز همچنین بدهند تا گوئی که نیک شود و دیگر
ه چوب کردکان دود کند چنانچه دود بگلو و دهان و بینی او برسد
روغن گاو در بینی وی بریز که نیک شود والله اعلم باب شانزدهم در معالجه
ب او ربار گرفته باشد اما بدانکه علامت گرفتگی آن بود که خویشتن
بر زمین همی زند و وسوسه کند و کمتر وی گرفته بود و نوبت بروی خشک گشته
و بینی فراخ باز کند و سخت همی دمد علاج او آنست که هم اندر آن ساعت
رچهار رگ خون بگشاید و بن دندانها را و زبانش به نشتر بیازند و همه
تن و سرش منبسط بیندای و انکه نیم من آب و کاه با نمک بگلوی اسب
فرو کن درست شود و اسب را یکشبانه روز علف مدهید پس روز
دوم روغن و سرکه و شراب کهنه از هر یکی یکمن و پنج مثقال خون و
استخوان جامه شوی خرد بکوبند در سرکه و شراب بیامیزد و بدست نیکو بمالد
و اگر بر ستور فرو کند درست شود و دیگر بگیرد روغن گاو نیم من و نفط
سفید دو درم و دو من آب و ادویات و همه را بیامیزد و بگلوی ستور فرو
ریزد اگر اندامش از باد خشک شده باشد قدری پیه خرس با آب
بگدازد آب را بدان حقنه کند تا درست شود و دیگر بگیرد یکمن خرمای هندی

چون خورش ستور را از علف باز گیرد و بنشب تا آفتاب تمام برآید پس یک بهره
از آن بگلوی ستور در افکند و هفت روز چنین کند و از پس این جوز دارد
و صد درم شراب کهنه بدهد تا گوارد که نیک شود و دیگر بگیرد پاره موبر دا
او بیرون کند و قدری بادیان با انگبین معجون کند و با روغن شیرخشت بگلوی
اسب فرو برد تا نیک شود و دیگر بگیرد دو درم نوشادر و دو درم زعفران
و با قدری روغن گاو معجون کند و چهار قسم کند و هر روز قسمی بگلوی ستور
کند و دیگر بگیرد ده درم فانید و سی درم مغز بادام و سی درم روغن شیرخشت
و ده درم کشنیز جمله را با هم بکوبد و سه روز گرم کرده در گلوی ستور
ریزد و هر روز آنرا ببرد و هرگز باز نیاید و اگر اخلاط با شیر تازه پخته دهی بهتر
باشد و نافع بود دیگر بگیرد هفت درم بیقار و یک درم نمک و با هم
سحق کند و بمقدار دو درم در بینی ستور کند بامداد پیش از آنکه علف
خورد سرش را بر فراز بداری تا پلیدی سرش روانه شود بعد از آن سرش
بلنت کند و یک ساعت علف ندهد تا پلیدی تمام آید و نیک شود و
دارو که از ریش سرد ل بود بگیرد یک من و نیم شیر و بیست درم سپندان
درم شکر و نه درم کثیرا سوده و سپندان جوشیده سر دیگر بعد از آنکه

و لکن

گلوی اب فرو ریزد تا گوید دیگر اگر سرفه او را از سردی گرفته باشد بگیرد
سفت خایه مرغ و در سرکه بر آتش بپا عارد یک شبانه روز و با سیب دهد که
درست شود دیگر بعضی استادان این صفت گفته اند دهم خایه مرغ وز
گلوی ستور لختی و چون سرفه کم شود بگیرد شصت درم مویز و از دانه
پاک کند و با لختی ما زبان معجون کند پس بگلوی اب ریزد تا درست
شود دیگر اگر سرفه از حرارت باشد بگیرد یک من شیر تازه و نیم من شکر
و پنج درم روغن کشتنیز در آب کند و بگلوی اب فرو ریزد تا درست
شود و دیگر بگیرد صد درم روغن تازه و یک دسته سر آب در وی افکند
و بجوشاند تا طعم سر آب بگیرد و صافی کند و بگلوی اب فرو ریزد تا درست
شود و دیگر اگر سرفه کهنه باشد بگیرد نیم من شراب کهنه و روغن گاو
نیم من و هر دو گرم کند و لیسه روزه در گلوی اب فرو ریزد تا درست شود
و دیگر بگیرد سی درم سفیداب و شش درم نمک و با هم بیامیزد
و بعد از آن بمقدار یک جوز بگلوی ستور فرو ریزد نافع باشد و دیگر
بگیرد [illegible] و اسفند گل سرخ از هر یک ثلث درم و زیره و نانخواه از هر یک
پنج درم و جمله را خرد بساید و با شیر تازه بیامیزد و هفت لخت کند چون

درم موم سفید و بگذارد داروهای سوده را با موم بیامیزد و بگلوی اسب

نیک شود دیگر بگیرد قدری بنفشه صفهان مقدار صد درم و چهار من خرمای

و با هم بجوشاند و بگلوی اسب فرو کند درست شود و دیگر بگیرد قدر

مغز جوز و دو من شراب کهنه بجوشاند و بگلوی اسب فرو کند بهتر شود

دیگر آنکه اسب قصر زده را سه درم روز کرد باید داد تا بهتر شود دا

باب یازدهم در تدبیر اسب که او را سرفه باشد اما بدانکه علامت آن

که سر در پیش افکنده باشد و شکم بر آماسیده و دستها بگشود رگ

بود و سنگ نتواند رفت و همه روز می سرفد علاج او آنست جو و

سنگ آمیخته سکنه صفاهان بگیرد و خورد باید و در یک من نیم آب کر

افکند و در گلوی اسب ریزد درست شود دیگر اسپند خشک پاک کرد

جوز بکوبد و با آب سرد تر کند و رها کند تا نم بگیرد و پاره کرد و آنگه

اسب کند بجوز درست شود و چند روز چنین کند دیگر بگیرد برگ

پنجاه درم و با یک من آب بجوشاند تا یکدانه و چون بگداخت در آب

ریزد تا مانند انگبینه شود باز در دهان افکند و خورد باید و چند

شکر و روی افکند و در آب سرد نیکو بشوراند و سه روز بیاید

بگلوی اسب

ن سیر و روغن دود کند چند بار سود دارد والله اعلم باب سیزدهم

طبه اسپ چرکی ماشش رسیده باشد باید که او را بداغ و ریوند و گل سرخ
لیسند و بعد از آن می بسوزانند و خاکستر آن در آب کنند و بر
ب دهند نافع باشد علاج باید که یک دسته برگ کبر با آب سرد بکوبد و
ب دهد چنانک است دار قوصه و چون اسب را پیه از رنج و گرما
ی رسیده باشد لاغر و ضعیف و نزار گشته روغن کنجد یا روغن
نیم رطل بکوبد و شش ده ا چنین هفته چنین کند فربه شود و لیث و دم
شود دهد و چهار شش ستور پاک ببرد و پرورش بلیند و دیگر آنها و روغن
بد نافع باشد والله اعلم باب چهاردهم در معالجه اسپ که او را قصر زده

شد علامت او آنست که اسپ را سر بر پاهن نرسد و چشم بر هم
و آید و بهار و هر جا که بگذرد و هر چه بلیند چشم در وی نهد و آب از چشم
ی بی بیرون رود و گوش و چشم بسوی دم همی دارد علاج او آنست که
سر های گوش او را هشت جا داغ کنند و او را در خانه تاریک
چرند یا روشن نه بلیند و جو بر او دهند تا خوب شود دیگر بستانند پنج درم
هلیله سیاه دو درم نمک هندی و دو درم انگزه دو درم کافور و یک

درم سنگ خون او با هم چند آن شکر و یکدرم زعفران و مقداری ریزه
بگلوی اسب فرو ریزد البته علت برود و فربه شود دیگر هلیله زرد پنج عدد
بگیرد و بساید و هرگاه که اسب را جو میدهد حلبه یا قدری پشت بیامیه
و هلیله داخل کند و با جو بدهد که بخورد و فربه شود دیگر آنکه از خشکی
فربه نشود شیر و اشنان در آب بجوشاند و پای ستور بدان آب بشوید و
روغن و موم بگذارد و بدست و پای او بمالد تا درست شود دیگر اگر اسب
ریخته آب و آبه و از آن فربه نشود بگیرد صبر و زرنیخ از هر یک ده درم
سنگ بیره و نمک از هر یک مقدار پنج درم آب و رلیم کنند تا یکجا
و این اخلاط در آب بجوشاند و صافی کند و بگلوی ستور ریزند فربه
شود آنکه اسب برهنه چند بدهد تا درست شود باب دوازدهم در معالجه
اسبی که او را سر مار زده باشد علاج آنست که بستانند روغن گاو صد درم دیگر
دسته اسفناج و با هم بکوبد و بدهد تا بخورد و دو درم جربق و دو در
نوشادر پنج درم فانید معجون کند و آنکه بهفت جوز کند و هر
یکی بگلوی اسب فرو کند تا درست شود و دیگر بگیرد روغن تخم حب و سپید باکا
که سی درم و بکوبد و در گلوی اسب فرو کند سه روز تا درست شود

باب حیی

بی و در سه من آب در افکن و حل میکن در روز دیگر دو من آب
بروی افکن و هر روز نیم من از آن بگلوی اسب فرو میکن تا بعلف
فراخ آید دیگر بگیر شصت درم کمیز کودکان نابالغ و در بینی ستور
ریز تا بصلاح باز آید و علف نیک خورد و فربه شود والله اعلم باب
دوم در تدبیر اسب علف دروی بدید نیاید اما آنکه علامت علف
روی پیدا نشود آلت اسب شکم و زهار بر کشیده باشد و میان
ریک شده باشد بگیرد درکف حلبه و یک کف سپندان و یک کف
سبیت خشک و مقدار دو من نیم آب در وی کن و لسبه روز در گلوی
اسب افکن خواه پیش از علف و خواه بعد علاج بستانند ماهی تازه
و ده درم با امهره و ده درم زعفران و قدری سپندان سنج و ده درم
قند بس با چهار من آب بجوشانند تا بیک کوزه آید پس بپالایند و
بیست درم روغن گاو با شیر گرفته در وی افکنند و بگلوی اسب فرو
کنند تا علف بگذارد و دیگر بگیرد دیگر گوسفند و بجوشانند تا محر آسوق
و با آب کرده و لسبه روز در گلوی اسب فرو ریزد تا علف برود
و شکم فراخ کند و زهار بر آورد و دیگر بگیرد بزغاله فربه و بکشد و مقدار

و علف زیادتی نخورد باید او را بکمندی بگیرند و چون گرفته باشند محکم
به بندند و از هر دو شقیقه رگ زنند و لیشبراب کهنه حقنه کنند و از علف
باز داشتن تا لاغر شود و نیک شود والله اعلم بالصواب باب
در تدبیر اسب که بی علتی علف نخورد بباید که اسب چو علف نخورد و هر روز به
برآید علف خوردن کمتر کند باید بستاند مقدار شصت مثقال
گاو تازه و سی درم نمک و بگلوی اسب فرو ریزد و اندکی در پایش
و کاغذ کهنه دود کند تا علف نخورد و دیگر بگیرد پنیر روغن گاو و
هم شکر بیامیزد و لیشبه با مدآب بگلوی اسب ریزد تا نشاط گیرد و علف
شست و قدری شیر پاک گوسفند و من آب بجوشانند و لیشبه روز بخورد چون
در آید و خوش فربه شود دیگر بگیرد مدری سه حرس و با قدری شراب که
بیامیزد اسب را حقنه کن چو روز فربه شود دیگر ستوری که علف نخورد
روغن گل پنجاه درم با پنج درم شکر بیامیزد و بگلوی ستور فرو ریزد در
شود و بعلف باز آید و دیگر اگر فربه و نشاط باشد و علف تمام
بگیرد ده درم شکر فانیذ و ده درم ترنجبین و سه درم طباشیر ده
درم هلیله زرد و قدری زیره و نانخواه و سپندان سرخ و آویشن

خرد

[...]ب هشتم در تدبیر ناخنه که در چشم اسب پدید آید بدانکه ناخنه پرپیه باشد

[...]ب و بعد از آن بروغن چرب جیسبانید کهن و بچشم او لبنی تا درست

[...]ه و علاج اگر از بدین برنگردد و سود نشود بگیر زعفران و مشک و سنبل

[...]بر از هر یکی دانگی و یک هلیله زرد با جو درم انگبین معجون کن و شب

[...]ر چشم ستور کش چند بار تا ناخنه چون آب پرده و آب سیاه

[...]ب سفید آمده را ببرد دیگر اگر ناخنه در چشم چون خون بود در چشم

[...]ستور بگیرد و سه درم کژدم خشک کنند و باید در چشم ستور همچون

[...]سرمه می کشد تا پاک شود و این ادویه را سوده و آرد و دیگر اگر از کوفتگی

[...]بود در چشم ستور خون بیش بباید گرفتن و آرد جو و خایه مرغ مرهم کنند

[...] در چشم می بندند تا درست شود دیگر انکه اگر از نقت هوا چشم را

[...]گزندی رسیده باشد بگیرد هلیله زرد و زرد چوبه و کف دریا و شکر

[...]طبرزد و نمیه را برابر دیگو بد چون سرمه در چشم ستور کشد تا درست شود

[...]ان شاء الله تعالی باب نهم در معالجه دوانگی اسب بدانکه علامت

[...]دیوانگی آنست که دندان بگیرد و هیچ کس را پیش خود رها نکند و اگر

[...]کسی نزدیک وی رود قصد آن کند که بدندان بگیرد تا بلکه جراحتی بوی رساند

و فانیذ را با آب باسم معجون کند و بر کوه اید آید و زعفران دانگی دو درم سنگ
باید و بدین معجون کند و در چشم ستور کشد و آن رکوه پاره می بندد تا
شود بعد از آن آب سرد در چشم باید زد و گوش ستور بر روغن گاو چرب
می باید کرد و اندکی بگوش او فرو می باید کرد که این علاج سعدی و دا
را که در چشم باشد سود مند است و درست کرد آمد باب پنجم و دیگر ستور را
آب از چشم فرو میریزد و چشم وی تاریک شود او را در آب روان جر
کشیده چنانکه زیر آب گل نباشد و توبره را بر سر اسب سه روز باید کرد
باید که با تشبانگاه بدارند تا تاریکی از چشم وی بدر رود والله اعلم

باب ششم در معالجه اسپی که آب از چشم میریزد بدانکه علاجش آنست که برگ
خطمی و بیخ آن هر دو باسم بکوبند و پاره پیه خوک ماله بر کوه مالند
و لجوبات جگر گوسفند تر کنند و در چشم باز بندند که دفع آن بکند والله
اعلم

باب هفتم در معالجه شب کوری اسپ بدانکه علاج او آنست جگر
گوسفند را بکافند و خونابی که از آن آید با خون کبوتر آمیخته کنند
و پاره روغن کنجد در آن کنند و چشم اسب بدان مالند و چند قطره
نیز در چشم وی چکانند سفیده باشد نافع است ان شاء الله تعالی

دربر

...نه علامت سرزدگی اسب آنست که بسیار سر جنباند و همچنین وسوسه بود
...ر روی چشم او تاریکی باشد و این نوعی است از مفلوجی علاج
...نت بگیرد شاهتره ده درم و زردچوبه ده درم و زعفران ده درم
...شکر سفید ده درم و قرنفل ده درم و جمله را بکوبد و در دیگ پاکیزه کند و
...ت من آب در وی کند تا بمقدار سه دیک آید پس آن را بر سه قسم کند
...سه روز بستور دهد تا بخورد که درست شود اما اگر از بسیاری بلغم باشد
...علاج آنست که هفت روز یا بیشتر هر روز چهار رطل شیر تازه با یک
رطل شکر سفید و سفیدآب مرغ بیامیزد تا بخورد که نیک شود دیگر مغز
سر بوم دیگر با مغز و زهره بز کوهی و این داروها را که یاد کردیم همه را
...با وی بیامیزد و در بینی ستور بیفشاند تا نیک شود و نیز اگر جزوی از دیوانگی
است خاصه که مادرزاد بود و دیگر زهره کفتار باید و از سرش خون گرفتن
تا علت برود و دیگر پیه خرس و چوب آن بمالید و بدهد تا بخورد که بدخوئی
و ستیزی از وی برود و نیک گردد والله اعلم **باب چهارم** در علاج
سفیدی که در چشم اسب افتد بگیرد استخوان سر آهو و خرد بکوبد
و در سه روز در چشم اسب کشد نیکو شود علاج دیگر بگیرد پاره نمک طبرزد

کند درست گردد **باب دوم** در معالجه اسبی که در سر پلیدی و آب و سده گـ
باشد آنست که دم او گرفته بود و همه تن او خشک شده و سخت گشته
و آب نتواند خورد علاجش بگیرد رغفرلتم و نوشادر از هر یکی دو درم
پنج درم شکر معجون کند و بچهار قسمت کند بگلوی اسب فرو کند تا درست
شود و این علاج آدمی را نیز شاید و سود دارد که در بینی وی ریم باشد
باکنس و دیگر بگیرد خربق و بسباسه و نمک فارسی از هر یک دو درم سنگ
خرد کنی و اندر بینی ستور کنی و چنین در بینی ستور در افکنی و بینی بدار
تا آب از چشم وی بدود و چون دو بدان گیرد سر ستور به نشیب
کنی و علفه ندهی و یکساعت بگذاری تا هر پلیدی که در سرش بود بیرون
آید و دیگر روز آتش ننهی پس از چهار روز خانه و یک رطل روغن
تازه با پسم بیامیزد و بگلوی اسب فرو کنی و توبره بر سرش کنی
تا بوی بدماغ او باز شود و آن گرفتگی از سر اسب فرود آید و دیگر
نگاه میکن چون زرد آب از سرش فرود آید تمام بمالد درست شود
اگر از بینی ستور خون بگشاید علاج او آنست از بیخ دست او دینه
تا خون باز ایستد والله اعلم **باب سیوم** در علاج سر نزدیکی اسب

بدانکه

…ه **وسیوم** در معالجه اسبی که اورا قضیب بیرون آمده باشد **باب پنجاه چهارم** در
…لجه اسبی که اورا جرآم باشد **باب پنجاه وپنجم** در تدبیر شکافته شدن سم آب
…**ب پنجاه وششم** در علاج درد اکلیل **باب پنجاه وهفتم** در تدبیر آنکه اسب را سم
…ت کند **باب پنجاه وهشتم** در علاج سوده شدن سم اسب **باب پنجاه ونهم**
…معالجات متفرقه **باب شصتم** در تدبیر ضعیف شدن اسب **باب اول**
…معالجه علتی که در سر اسب باشد اما بدانکه علامت آن درد آنست
…پیوسته از بینی او پلیدی آید و با علف نمک بخورد و دایم آب
…چشمش میدود بر سبیل علاج او آنست که بگیری نمک هاش روغن
…بة الخضرا با قدری نمک در گلوی ستور کنی تا درست شود دیگر بگیرد قدری
…نفط الجبری و قدری انگزد و نمک با آئی و باید که اشتون جامه شور و در
…بینی اسب فکنی و تخمی است که آنرا زباده دم میگویند بیخ آنرا بر کنی و
…نمی بکوبیش در افکنی و لختی بتوبره اسب تا بوی آن بسر وی اندر رود
…در حقیر او افتد سر او پاک شود و درست گردد و دیگر بگیرند لختی پیه خرس
…و نشر آب کهنه و اسب را بدان حقنه کنند درست گردد و دیگر بگیرند
…حب الخضرا و خورد ب بد و در روغن گاو کهنه افکند و بگلوی ستور فرو

در

که بدوانند اما غیر اسب تازی جایز است و گرو می بندند اگر خداوند
چیزی مقرر میدارند باید که غیری در میان ایشان باشد که اگر اسب او
ببرد گرو بستاند از ایشان هر دو و اگر باز ماند ندهد و ایشان از یکدیگر
و آنکس محلل میخوانند نه قمار باشد و اگر غیری یا یکی از ایشان اسب را
میدوانند وجهی مقرر کرده اند که هر کس که سابق باشد وجه بر گیرد محلل
محلل نیست و باید که موضعی مقرر کرده باشند چون اسبان و یا شتران از
سابق باشند و اگر در میان یکی در پیش باشد اعتبار ندارند تا زمانی که بجمع
مقرر کرده اند برسند و از آن اسب اعتبار بکنند است که در پیش باشد
که در همه چیزی دیگر مثل گوی زدن و انگشتری و کشتی گرفتن و پنجه زدن
و شطرنج باختن قطعاً جایز نیست اما باختن بعضی از اینها بی گرو جایز
مثل غوچ با غوچ و خروس با خروس و مثل اینها در جنگ انداختن
جایز نیست و عایشه با هم دوانیده اند و این نقل زیاده صحت ندارد تمامه
کتاب اول از خیل نامه بعون الله تعالی کتاب دوم مشتمل است بر شش

باب اول در معالجه علتی که در سر اسب باشد باب دوم در
اسبی که در سر بلندی دارد باب سیم در علاج سرزدگی اسب باب چهارم

بسرش سخت کند چنانچه در پیش افکند و بنالد و اگر خواهد که باز آید بزحمت
خفتن و برخاستن بهمین سبیل و چون آب و علف پیش آورند
زآن بکچاند علاج آنست که او را در حال از هر دو دست رگ بکشاید
ت زیر چشم نیز بکشاید و اگر آن دو رگ پیدا نباشد پرهای بینی را
برآخ می باید کرد تا خونی چند از آن روان شود و او را هیچ علف
هند و مقدار شصت درم نمک کوفته بخوردش باید داد که هضم کند
شه و او را زحمت نباید داد تا آنزمان که به شود و این حمار خمرها بدیرات
هر اسب را بدین مبتلا کرده تا یکسال بارکش نباید و در رنگ
نیز نقصانی پیدا شود زینهار که اسب را چند آن کار فرماید که طاقت داشته
باشد اگر او را ز آنچه رنج نمایند بدین سان حمر کند دوا صعب برود
الله اعلم **باب چهلم** در بیان سابقه شرعی حال آنکه هر گروهی که
ی ببندند جایز نیست الا گرو که در باب سبق و دوانیدن اسب جایز است
الا آن بیلی شتر و استر و در آمد گوش بهمین صفت و آنچه اما آنچه بهم
میدوانند باید که از جنس یکدیگر باشند غرض که اسب با اسب باید
که با شتر غیر آن سبق کنند اسب با اسب و شتر با شتر باید

اسب سنگین شود و تمامت اعضاء او گران گردد و کاه چون آهن در روده باز در راه افتد و بیم آن باشد که او از تنه بمیرد و بند گاه دست و پایش سست شود و آب از خوردن باز شود و زبند گاه ریزد و چون در چشم و سر اسب نگاه کنی اشک از چشمش می آید و گوشهاش سست گردد و چون خواهی که بیرون دست و پای از زمین بر نتواند گرفت و چون بلبش او بگیری و رها کنی نتواند بر علاج او آنست که اسب را لگام بر سر کنند و بگذارند که علف خورد باشد و را آید و بر چهار دست و پای او سکل بینهند و آب سرد می آرند و بر پهلو و شکم و میان ران او میریزند و میرسند تا آنزمان که از بیمار ماند بعد از آن او را علف ندهند تا زمانی که خود طلب علف کند و دست بر زمین زند و آواز بر آرد و چون بدین مرتبه رسد نیم من جو بگیرد با اسهم درآمیزند و بدهند در شبانروزی دو روز همچنان هم علف نماید بباید و آنچه چنان باید که او بدو سه روز بخود خود رسد و این علت بیشتر در تابستان روی نماید و دیگر جهتی باشد که اسب بیشتر از آنکه طاقت داشته باشد کار فرمایند و رنجانند و اسب نیم گوشت بود و گوشت اندام او کوفته شود و سینه اش سنگین گردد زیرا که بینی او کوبد

اید

نه گناه سوار باشد آنست که اسب را بسیار دوانیده و رانده باشند
و چون فرود آید و ستوردار نگوید و رها کند و یک جایگاه بدارد و چون
باری دیگر مشغول شود بعد از ساعتی بگذرد خواهد که اسب را بجای دیگر
برد نتواند رفت از بهر آنکه بندگاهها و پشت و شانه و اعضای او بدرد آمده
باشد و کوفته گشته باشد و دست از دست نتواند گذرانید و چون خواهی
که بدانی که رنجوری او از نیم آن است که بفسرده و علامت دیگر آنست باشد که چون در چشم
و سر آن نگاه کنی چشمش روشن و تازه باشد و گوش بر جایگاه خویش
دارد و چون پای او بدست بگیری و رها کنی سبک برکشد مداوای این
حمره آنست که پاره آب بر سر آتش نهند و خردگاه و کشش و بکیل
کوفته در آب بریزند و یک بجوشانند و بدان آب بندگاه و سینه و شانه
و بازوی اسب را بمالند و نمد ساگی شود و دو سه روز همچنان بپوشانند و بهر مقدار
که او را علف خواهد آنچه بایست بیاورد و میدهد تا نیک شود ان شاء الله تعالی
دیگر حمری باشد که گناه ستوردار است آنست که چون اسب را کار فرموده
باشند و روز گرم باشد و بگه باز پس آورند و ستوردار گوید که اسب را آنگه آب
بعد از آن ... تحمل کند از کاه ... علف بسیار باشد

از ضرورات است چنانکه ذکر از پیش رفت آب در تابستان چهار نوبت
باسب باید داد تا حرارت ساکن گردد و پوستش روشن و فراخ گردد و
رنده و دل قوی گرداند و علف بیشتر تواند خورد و نشاط آورد اما اسب
چون مانده باشد باد و مانده آب نمی باید داد تا زمانی که خستگی بگذارد
که زیانی عظیم دارد و باد فراتر در شکم افتد و در علف دادن نیز احتیاط
باید کرد چنانکه در خستگی آب نمی باید داد علف نیز همچنین چون مانده
گشته باشد نمی باید گذاشت که بیکبار علف بسیار خورد که زیان دارد چه
و اسب حمام را بسیار دادن مضرتست و اسب را چون حمامی باشد و یرا
جو بار کم کنند و ساکن کنند چون برق بلند می افزایند تا کی
خود رسد و اسب بدین موجب خود گل یافت چون تمام فربه باشد
او را ابتدا آرام و تدریج بکار باید آورد و کاری از او بیاید اما هر اسب که فربه گر
باشند او را بکار می آورند همچنین مرح باشد و نشاط میکند بیکی ا
است و آنکه طاقت کار داشته باشد والله اعلم باب سیزدهم در
حمره و مداوای آن اول بباید دانست که حمره چند گونه است و بعضی
آن جلیه و بعضی حمره آنست که کناره سوار باشد و بعضی کناره سوراخ دا

الله

دولمن خانه نباشد گوشت خوک با سبب و آلوچه میکوبند اسب را فربه کند
زمستان شیر شتر بغایت نیک است خاصه با آب سرد و برف و یخ
بنوشد بدهد چه اگر شیر شتر نباشد شیر گاو و گوسفند یا شیر اسب هم بدهند
شیر شتر سبک تر باشد و اسب کره را شیر بغایت سود مند است
شیر و خرما نیز کره را فایده میدهد ولی هر کره را که بشیر و خرما پرورند باید
بنوز پیش او راهی بایکنند و بر گشتند الا بهیچ کار نیاید و در زمستان
هر چند روز پاره چوب گز صحرائی که آب کم خورده باشد در میان
پگاه اسبان باید سوخت تا دود آن بحیوانات رسد که فایده
بسیار دارد اما این اسب را جل لیسر فرو کشند و دود زیر دماغ
شد مضر است و نشاید که اسب را چون علف تر و خوید می دهند
بهر چو روز حالا که آدم پاره نمک باید داد و اگر علف خشک میخورد هر
یک هفته یکنوبت و باید که هفته نگذرد که اسب چون نمک خورد
علف بهتر گوارد و بیشتر خورد و اگر خوف کورد یکدو نوبت دهانش
باز باید کرد و نمک در دهان او کردن و کامش بنمک مالیدن که بعد
از آن خوکر شود و خوف کورد و اسب را وقت آب و علف نگاه داشتن

بحریص می خورد تا زود فربه گردد و جو نیم کوفته اسب لاغر را

زیرا که او را قوت چنان نباشد که جو درست را زود بگذراند و اسب

کره را این علف سازگار نیست و این علف در زمستان سازگار

و دیگر آنکه اسپست خشک نیکو باید کوفت و با اسپست تر باید آمیخت

و جو باید پخت و گداخته تا نرم شود و چند بکنند چو پخته با آب و گیاه

بیشتر خورد و هم زودتر فربه شود اگر چه در میان علف تر با آب و گیاه

و بر نشستن تفاوت نیست فاما باید که رنج بسیار ننماید که آن علف

سود نکند و در تابستان گرم اسپست با آب و گیاه مضرت است اگر

فربه شود پس اگر ضرورت باشد و تابستان اسپست با آب دهد با

که جایگاهی خشک به بندد و پیوسته آب برندش و خصیه اسب نیز

اگر برف آب و یخ آب باشد بدهد هیچ مضرت کم باشد و اما

چیزی بتجربه کرده اند و هیچ فربه تر نمیکند که برنج دیگر گوشت و برنج

با آب میباید که آن برنج پخته داند کنند و گوشت فربه نیز پخته

کنند و بگذارند تا هر دو سرد شود و گوشت را نیم پخته کنند و با برنج

و لچوند اسب دهند و هر روز یک وقت جو چند دو هشت باید داد

با جو دادن

سر ما بفرماید شد اسپ می باید داد که زیان بسیار دارد و چون خوید

ب خواهد داد باید که اسب لاغر کند و خدمت بفرماید و نعل را باز

ند تا سم نو اندر آید و اسپان در وقت تر دادن نزدیک هم

باید بست که ایشان از زمان غرور مست گردند مبادا که یکدیگر را لگد زنند

شکمهای قوی بر دست ایشان نهند تا ایمن باشند و ایشان را

یان دارد والله اعلم **باب سی و پنجم** در علف که اسبان لاغر فربه کند

عال آنکه علف تر که در بهار می باشد چهارپایان را خاصه اسب را

زانه چیزها سازگارتر است و زودتر فربه کند و علف تر نرم تازه سازگار

تر است و علف که خشک کنند مناسب نیست و چون موسم علف

سپری شده باشد و خواهی که اسب لاغر فربه کنی اسپ نیکو باید گرفتن

و جو نیم کوفته و هر دو را جدا در ظرف باید کرد بر سر آن کهدان و ساعتی

گذاشتن بعد از این هر دو را از آن آب باید کشید و هر چند اسپ

نمی خورد نیم کوفته باید آمیخت و آب چندان باید داد چنانچه مناسب

اسپ باشد و اندک اندک باهم می آمیزد چه اگر همه یکبار باهم

آمیزد بیم بود که اسپ بدان رغبت ننماید و چنان که اسب چند ماه

دهند و اگر سه هفته باشد او لیتر دو جو نه باید که پیش زیر آمدن افتاد
در روضه باشند تا شبنم بر او نشسته باشد چه اگر چنین کنند روضه اسب
تر باشد و شکم رفته برآید و بعضی مردم برآنند که در زمان خوید که
جو آب ندهند و این غلط است زیرا که اسب چنین خوید تنها خورد چو
او خالی باشد و بیمار و بد روز گردد و بی نفس و ضعیف اگرچه روزه
صد من خوید خورد چه چون آن اسب به پهلوی روضه نهاده است و چون
جو خالی که دهیم و رجوشد و روضه نیز بهم در آورد و تنگ شود و علف
را که باید که بکند و اسب از آن برنج رسد پس حق آنست که
خوید می خورد هر روز یکمن جو نیز میدهند پیشین گاه همین یکمن جو را
کند و بگذارند تا زرد آفتاب تا تر شود و بعد آب دهند بعد از خوید او
کمتره خوا آهی دلک و هر روز یکبار دم و پشت اسب پاک بشویند و اسب
بیزار پس از خوید است نمی باید دادن که علف تر او را بهتر ساز
حضر و ناما بیزار شاید که بدین موجب که دکر رفت بد بهد و چون اسب
مخلف را علف تر خواهد دادن تا دهان و حضر را است چه تمام بقا غذه
میان میدهند تا گوشت تمام بگیرد و اندام سخت کند و انجه

.. همان قدر دیگر پیش او اندازد تا آن خوند به نشخوار بکند و بحریص و
بی‌مجوز شده و ایم مشتهر باشد اگر این قاعده نگاه دارد آن خوند بیشتر
و سکمش رفته‌تر روان شود و اگر خوند بیک نوبت پیشش اندازند
تر سیر کرده و از آن ملول شود و بسیار کوزند و آن خوند مادن او را
ی بکند تا آن هر چند مشفق باشد اما از مهر آسایش حوف علف
بار بیکبار با آب مید هد تا اگر کاری داشته باشد مشغول کرده پس
ر باید که نگذارد که سوز دار باین نوع خوند با آب ندهد و در وقت
آوردن او لالتنت که عمدا کسی بر سر اسپان بار و آمده و در زمان
به دلقن باید که اسپ جایگاهی بسته باشد فراخ زبانه روشن نه و تاریک
و هر روز یکنوبت یا دو نوبت او را مرآغه دهد و پیش از آنکه اسپ را
هد خوند دلف آورده اند که او را سه روز کمیزه بدهند بعد از آن خوند
ون از خوند باز خواهند گرفت هم سه روز خونیده بدهند و سه روز
قر کمیزه بدهند و اگر اسپ را کمیزه بایست به بندد روده فربه شود و گوشت
و اندام او سخت کرده و او گوشت و هر برها کند و کمیزه چنان باید که دو من
یت ... نیم من تا ده درهم آمیزد و پس از خوند باید که کمیزه چهارده روز باسب

اورا به بلند و مرآغه دهند اسب را سود دهد است امّا دو وقت بهتر آ

در زمانی که علف تر می خورد وجه اگر در آن زمان هر روز یکنوبت اورا

دهد پوست فراخ کند و گوشت بسیار بگیرد و دیگر وقتی که اورا رنجی نموده باشد

بعد از آن که عرق خشک کند اورا مرآغه دهند تا رنج و کوفتگی از وی بر

رود و چون اسب جمام و فربه باشد مطلقا اورا مرآغه نمی باید که خطر

هست در آن والله اعلم باب سی و هفتم در خوید و اسپ باب داد

بدانکه اوّل خوید کاشتن را بالشرط باید نگاه داشت چه خوید را باید چنا

کارند که هر چند روز از آن توان درود که اسب را چون خوید خواهند د

باید که از اوّل خوید تا آخر یک خوید باشد چون چنین باشد بسیار فا

دهد و غرض از خوید دادن اسب دل آن است که روده و احشاء و شکم

از اخلاط بد پاک کند و این خاصیت در خوید تر است چه هر وقت

که خشک شود چندان فایده ندارد و فعل او نزدیک به فعل کاه است

و خوید تازه و تر نیکو است تا شکم اسب بر آید و پاک کند و پوست روشن

گرداند و در هنگام خوید دادن باید که هر یک نوبت بمقدار آنکه یک

مشت توان گرفت پیش او می اندازند تا که بحرص تمام می خورد چون ا

بخورد

ه خورد بسیار بخیزد و در تن اسب بمالد چند روز او را بسیار باز دارند
پالانش برنسد و رفته رفته خو لیسیر ما کند و دیگر جایگاه اسب باید نشیبش
نشک نیفتد تا پای اسب برنج بیاید چنین اسب بطرف بالا باشد
کاههای اسب سست کند و از آن علتها خیزد و در جایگاه اسب
که مدام سرگین ها ریک بسیار ریخته باشند تا چون خسبد و خیزد
ت نوی برنسد و دست و پا و پهلویش ریش نکند در یک
ان مهتر فهالیه اند از سرگین و سرگین اسبان کاه تهی می خورند
بلنت و نمی باید مراغه بسیار زنند چنین عادت کنند زین بر او
له باشند کو آید و مراغه زند و زین بشکند و خواهد که از زین سو گردد
تواند و بقفا باز افتد و در دوکان از جای بر گردد و در زحمت افتد
نا باید که اسب را هر روز دو نوبت شانه و کفه بزنند تا تن اسب
ت باشد و افزون مهتر تواند کرد و در وقت مراغه ولکن باید
در جایگاه فراخ باشد چنانکه دست و پای او بدیوار نیاید و
ی نرم باید که با سرگین باریک تمام ریخته باشد و سرش دراز
بد کرفت پاره باید کرد تا او چنانکه خواهد بغلطد چون برخیزد خود را بیفشاند

واب از چشم و بلندی از بینی روانه شود بسیار باشد چنان سرما زده شو
و بمیرد پس عادت چنان باید داشت که در زمستان از پای گاه برود
واتفاق مگر که برف و باران سخت باشد در جایگاهی باید داشت
مثل صفه کشاده باشد چنانچه برف و باران بوی نرسد واگر نه بارا
سخت باشد شاید در باران بار ابستند تا اگر اتفاق سفری او
و در باران بیابان دست دهد طاقت داشته باشد اما اسپا
زنگ و حشی که در صحرا پرورده اند و در برف و باران داشتن تفاوت
نیست چه هر چند سرما بیشتر و سردتر باشد ایشان علف بیشتر خو
و بنشاط تر باشند اما هر چند طاقت سرما و گرما بیشتر از اسپا
تازی دارند هم در سایه بسته باشد و هم از سرمای سرد هر چند گفته ش
و بی جل و برقع باید داشت اما نشاید جل و برقع بیکبار بردارند و
سرما بدارند که زیان عظیم دارد با چند زمستان خواهد آمد اسب که
بیرون باشد چنان باید داشت تا بتدریج چنانچه سرما می آید
او خو بسرما کند و چند سرما سخت گردد او را باید جل بپوشانند چو
خواهند که اسب خو بسرما کند و او را زحمت نرسد پاره کل دود خو

بالکاه

ف بسیار وجود اسب را خوب کند و اسب مادام فربه باشد و اگر
سبی را عادت باشد که هر شب چندمنی جو می خورد و در اثنای آن یک
ب جو از عادت کم خورده شاید که بامداد همان قدر جو از جو باز مانده
ز بوی دهند نه آنکه عادت کند فی الجمله اسب را جو چنان باید داد که
بحریص می خورد و از جو باز نیفتد و اگر اسب را عادت آن باشد که چندمن
می خورد بواسطه آنکه او را از خوردن منع ننمایند هر شب باز جو را کم کند
یس از جو باز دارد و جو از پیش او بر باید داشت بلکه اگر خسته باشد
باید که آن شب جو از عادت خود یکمن کمتر دهد و سواران چنان گفته اند
که اسب تن درست که در آخر بسته باشد اگرچه در هفته یکشب یکمن
جو باز کم کند بسیار فایده دارد والله اعلم باب سی و ششم در تیمار اسب
زمستان و تابستان باید که عادت چنان باشد که اسبان تازی و غیر
تازی در زمستان جایگاه گرم به بندند و بر جل و برقع خو کر بکند چو اگر خو
کنند تا کند درست اندام باشد و همیشه با نشاط بود و علف بیشتر خورد
و مادام فربه باشد و چون خوی بجل و برقع و جای گرم کند چون زمستان
اتفاق سفری افتد اسب را سرما بزند و لاغر گردد و از علف باز ماند

فایده ندارد خاصه در زمانی که اسب را کار بسیار فرموده باشند و ازان م

آید و ازان محنت بزار زحمتی نیست و باین باب میرسد و اسب را باید که

یکنوبت دهند چه بعضی باشد که چون جو تمام نتواند خورد بامداد قدری

میدهند و آن خطای بزرگ است و علتها ازان سرایت می کند چنین

واسب را باید حد جو نگاه دارند که زیاده دلشی لیفرقت باز میکرد

جو بحسب اسب بزرگ و کوچک میانه است چه اسب بزرگ را چهار جو

باده من است و هر منی دو دلیت و نیم واسب میانه را هفت

واسب کوچک پنج من باشش من و چون جو زیاده باسب دهند روده

اسب فراخ کردد و علف در روده باز ماند و نتواند گذشت و علف

برسر او کوفته در روده سخت کرده و بر آماسد و شکمش بدرد آید و خطر

داشته باشد و چون بعد ازان که جو بسیار کم باشد و یکنوبت با

کم آوری روده اش خشک شود و مداوای آن گفته شود انشا الله

در باب قولنج و علف بسیار سبب دلهن تاریکی چشم آورد و اسب

دل مرده کاهل کرداند و جگرش قوی کرده و طاقت گرمانه ابشته

باشد و براه دراز صبر نتواند کرد و کوشش مادام سست ... آنا

علف

م جو دادن و یکبار دیگر سر وقت سحر و هرچه پیشش از این دهند آب
ان دادن عصب آن سست کند و بندگاهش باد در افتد و چون
ن دهند جگرش گرم شود و از آن سرفه پدید آید و پوست و استخوان در
ه و روده و احشا خشک گردد پس آب بوقت و هنگام باید داد و این
ـباید که اسب را آب دهند جگر سطبر کند و جو در معده گران شود و
د بگذارد و از آن زحمت افتد خاصه روزی که بعد از جو خواهند بر نشینند
این خطرهای بسیار است مثل قولنج و کشتی و بعضی هستند که عادت
این کرده اند که بعد از جو اندکی آب میدهند و هر اسب که عادت بآن کرده باشد
ـب نوبت او را از آب دادن نتوان گرفت که اگر او را از آب باز
ـبری چون کاری باشد و بر نشیند زود تشنه شود و گلو و جگرش خشک
ود و باز مانده باشد او را قی بر افتد و هرچه خورده باشد رد کند
چون چنین دست دهد بعد از قی او را اندکی آب بقدر نیم من
چنان باید داد تا نشاط آید و از کار باز نماند اما علف دادن اسب
تازی و غیر تازی باید که چنان دهی که پیوسته او را داعیه علف
باشد نه چنانکه بیکنوبت سیر گردد و باز ایستد چه علف بسیار بجز زیان

او نعل مطلق باید بست که آن را نعل نابه می گویند چنانکه نیمه کف
گرفته باشد و مسمار باید که سرهاش تیز باشد و سرش کج و میل کجی در میان
میخ زدن باید انحراف کند و جلدی و جایی که استاد الست که میخ دور
کند و برتر برنشاند و اگر سم اسب شکافته باشد پاره ادیم برسر
باید نهاد چنانچه از همه طرف پاره پا به بالا بندد تا خاک در آن شکاف
نرود و اگر معالجه کند با چیزی روان کند مفید باشد و اگر سم اسب
تنگ شود و تمام براند باید که نعلی بسازد باریک مقدار یک انگشت
پهنا و مسمارهای کوچک بردست و پای اسب ببندند و میان سم
گشاده باشد و سرگین تر در زیر پای وی ریزند تا سم برآید و تمام
کند و چون می خواهی که سم زود باز رهاند و قوی و محکم باشد
روغن بادام کوهی هر چند روز می باید مالید که مفید و نافع باشد
والله اعلم **باب سی و پنجم** در آب و علف و آوردن اسب بدانکه حال
که اسب را در وقت آب نگاه باید داشت بضرورت چنانچه از وقت
نگذرد خاصه در تابستان اسب را چهار نوبت آب باید داد خاصه
در گرمسیر یک نوبت چاشتگاه و یک نوبت پیشین و یک نوبت آخر روز

ایام

...ن هر چهل روز نعل می بندند حاجت بسیار نرآشیدن نیست
...بلکه روی سم را آشت کند چنانچه نعل راست نشیند تمام باشد
...ر نعل بندان و استادان تفاوت بسیار است بعضی باشند که نعل
...ن محکم و نیکو بندند که مدتها نیکو است و بعضی آنست که یک هفته
...ده روز بیش نپاید و می باید که هر سال یک نوبت نعل دو باره بزنند
...در آن فایده بسیار است و چون اسب را خردگاه دست نرم
...باشد نعل را هر دو پاشنه قوی تر باید کرد و اگر خردگاه بقرار خود
...باشد نعل و میخ هموار باید و اگر خردگاه کج باشد و میل طرفی کند
...از آن طرف که میل دارد سم زیاده باید گرفت و از طرف دیگر
...کمتر و نعل را همان طرف که کمتر گرفته باشد قوی تر باید تا دست
...اسب راست شود مثلاً اگر دست میل به بیرون کند از طرف
...بیرون سم زیاده باید گرفت و از طرف درون کمتر و نعل آن جانب
...را طرف دارد قوی تر بباید کرد چه اگر مدتی بدین نوع نعل
...بندند آن کجی را اغلب آنست که راست کند و اگر نه کجی
...زیاده از حد باشد و هر اسب که او را سم سفید و کوچک باشد

وپای برهنه بگذارد وزیر دست وپای اسب سرگین بزمین افکند و
تابستان هرچند گاه دبنه وقطران بر سم اسب بمالد تا نرم شود
در زمان سم گرفتن نشکند و آسان توان گرفت چه اگر خشک باشد
زهره نه نعلبند را استاد باشد و باشد که از گوشه زیادی شکسته شود
واستاد از هر جایگاه خویش همه سم بدان راست کند وچون سم
زیاده گرفته شود اسب بلنگد وچون سم خشک باشد و از پیش
او را بدین نوع که گفتیم مداوا نکرده باشد داغ باید کرد تا نرم شود
و آسان توان گرفت پس چون نعل خواهی بست بسیار سم باید
گرفت و اندک و بسیار سم اسب نعل و آن چه سم بتفاوت در
بزرگی وکوچکی وسختی وسستی هر یک باندازه خود گرفت و هرگز نباید
گذاشت که سم بسیار بردارند چه اگر بسیار بردارند بیم آنست که
میخ کوبد و دست اسب آزرده شود و دیگر آنکه چون در سنگلاخ
نعل بیفکند بقدر تواند رفت و اگر بسیار گرفته باشد نتواند رفت
و نیز نمی باید گذاشت که سم زیاده بزرگ شود در وی خطر نوا راست
دا آورده اند که هر چهل روز اسب را چهار دست و پای نعل نو باید

وچون

ل بیفکند بگذارد که نعل به بندی هیچ چاره نباشد و سوار باز ماند و نتواند
برود و بد نعلی از چند گونه است بعضی اسبان چشمی می باشند که هرگز
ل به نبسته اند و چون نوبت اول ایشان را نعل بندی نمایند و بگذارند
ایشان را نعل بندند چون خواهند که ایشان را نعل نهند نمک و سر آب
یش نعل به بندند و بگذارد لولیشه بر لب او نهند و اگر هم بگذارد
لیشه زانچه بر گوشش نهند و تهی گاه به دست فرو گیرند و اگر رخت بسیار
نهند سکیل بر دست و پای باید نهاد و چشمش باید بست با جل بر سر
ب باید کشید چنانچه هیچ نه بیند و بعضی اسبان آنست که چون در
کره او را نعل خواهند بست استاد چنانچه شرط است نباشد و در حالت
نعل بندی میخ بجای تر رساند و چون از جای سخ باید و پای بدر آید
بعد از آن او را نگذارد که نعل به بندند پس اولی آن باشد که اسب خواه
کره و خواه بزرگ نعل با احتیاط به بندند و نگذارند که زخمی بوی رسد
و اسب بد نعل چون خواهی نعل به بندی اول او را خسته باید کرد که بهتر
باشد والله اعلم باب بیست و چهارم در آداب نعل بندی اول باید که چون
اسب را خواهی نعل بستن تمام آن کمتر سه روز از پیش نعل باز کنند و ت

رها نکند و هر وقت که با بسیار کس او را سوی آتش روانه کردند و در حکایت
آورده اند که بزرگی اسپی داشت و حرون بود یکنوبت با استاد و قطعاً نمیرفت
و هر چند که او را میزد فایده نمیکرد آخر بفرمود تا آتش بزرگ پیش سر او
برافروختند و اسب سر در روی می جنبانید و نمیرفت تا پاره بسوخت و بیفتاد
در نظرها که هیچ آفریده بر اسب حرون ننشیند خاصه در روز جنگ
در حکایت آورده اند که وقتی بزرگی بر اسب حرون سوار بود و بتاختن رفته
بود طلب یاغیان رسید بعد از جنگ لشکر رو بهزیمت شدند آن بزرگ
هر چند حرکت میکرد اسب نمیرفت تا خصمان بوی رسیدند و او را بکشتند
و بار برداشتند تا غارت و تاراج که بهر بود همه باز آوردند و صلاح کرده بعد
از آن او را راه کرده و برفت لیکن هر چه طبع اسب باشد علاج پذیر
نیست فاما آنچه باید که در زمانی که اسب را تربیت می کنند در میان
موسم و بار از قطعاً اسب با زندار که اغلب آنست که این عیب از آن
باز دیده می شود والله اعلم **باب سی و سیوم** در بیان اسب بد بغل بدانکه حوا
اسب تا میرود هیچ عیب بدتر از بد بغلی نیست چه اسب بد بغل کار
چندان نمیتواند کردن و چون در بیابان تنها باشد و سنگلاخ باشد

و بعضی

بود و چون پا بسته و نزده و تازیانه بروی زنند پایها بر زمین ننهد
سمها بر دارد با آنکه دست بر ندارد و قطعاً از جای نرود و نجنبد و هر چند
بیشتر زنی او را فایده ندهد و در حکایت آورده اند که وقتی سواری
اسبی نشسته بود و او را می گردانید ناگاه باز داشت و با کسی
سخن آمد بزرگی که صاحب اسب بود حاضر بود گفت اسب پیش مردم
نمی باید داشت که عادت می کرد او حرکت اسب و آنکه بر وی زد نرفت
تازیانه زد فایده نداد و هر چند که او را می زد از جای نمی جنبید و نمی
رفت همان بزرگ برخاست و پیش اسب رفت و هر چند سعی نمود
فایده نکرد و از جای نجنبید رائض چابک کار دیده آنجا حاضر بود و گفت
سوار آنجا فرود آمد و لگام از سر اسب باز کرد و زین برگرفت و اسب
را بینداخت و خود بر پشت و خواست که او را بر آرد قطعاً حرکت نکرد و بر زخم
نرفت از جای نجنبید آخر آن بزرگ تیره شد و بفرمود تا آب زنان
جمید آهنین بیاوردند و گرم میکردند و بر اندام او می نهادند و از جای
حرکت نمی کرد تا یک میل گرم کردند و بر سر قضیب اسب نهادند بر جست
و دیگر باید با بستار دو هزار حیله او را بخانه آوردند آن عادت که داشت

سست کند تا برود و بعد از آن اگر خواهد که تنگ سخت باشد بند پیچ به
با پاره زیاد کند تا بدلی خو کند و دیگر آنکه اسبانی چند باشند که در اختیا
بی زین بسیاری سواری بر او کرده باشند و چون بدست کسی از شهر
و زین بر او نهند باز ایسته و نرود تا زمانی که او را نیز بمدارا سازگار
چون زین بر نهند آنکه سوار برنشیند و بر آید باید راندن که چون
نوبت چنین کند آن عادت را کند و نوعی دیگر آنست که از غایت غر
و جماحی که داشته باشد چون زین بر پشت نهند رآیت نرود و دیوا
کند و نه ایستد و راه نرود و چون او را تازیانه بزنند مهر و مایل است
و باز میگردد و چون خواهد بدوانند ندود و هر چه خواهند زیر سوار کند او را
میتوان که باید که چون زین بر او نهند و ترتیب یک هفته او را بدست هم
و خدمت می فرمایند و چون خسته شود سوار برنشیند و همچنان که بسیار
نگاه دارند سه روز بدین طریق میکردانند که ساکن شود و بعضی اسبان
باشند که کودکان برنشیند و باز دارند و بانگ بر وی نمایند و با وی
می جنبانند و باشد که او را بسیار میزنند و عادت کنند و از جای نرود
او را ابتدا باین موجب است که ذکر رفته اما حرونی بود که طبیع باشد

ت چنین شود اسب بازکشیده لگام کردد و وقت باشد که سرکش
و لوچیی که در باب سرکش اسب یاد کردیم این اسب بازکشیده لگام
ت باشد و در زمان لگام بازکشیدن راست شود و بقفا باز افتد
را آنست که این اسب را اول افسار بسر کنند و پس آنگاه لگام افسار
ت سواری دهند با پیاده و چون سوار برنشیند همان سوار با پیاده از
یش مرود و سر او نگاه داشته باشند و او را کار می فرماید تا آن
ات را کند و دهانه لگام نیز باید که کوتاه کنند و بدین نوع او را می کرد آنند
خدمت میفرماید تا زمانی که کامش ریش شده باشد نیک شود و آنچه
ت بگذارد و اگر بطبیعت بگذارند که کام او ریش باشد عاقبت سرکش
ند والله اعلم **باب سی و دوم** در تدبیر اسب حرون بدانکه اسب را هیچ
یب بدتر از حرونی نیست و آنرا که کرمیکو بند و آن از چند نوع میباشد
بعضی طبیعی و بعضی از ناشایستگی سوار بدید آید اکنون بیان آن خواهیم
ود تا بعضی اسبان باشند که از کره هنگام زین نهادن ایشان را
تنگ سخت بکشیده باشند ناگاه او را تنگ سخت بکشند و برنشینند
بار رفتن نرود و کسی که حاضر باشد بپندارد که حرون است فرقی باید آمد و تنگ

داشت و هر وقت که سوار نشستی ران آن نمی‌رفت و زیر سوار راست

نمی‌ایستاد و سر و دست و پای می‌جنبانید و در وقت فرود آمدن نمی‌ا

و چون زین از وی برمی‌گرفتند مراغه بسیار می‌زدی و خوف بود

آخر هیچ سودی یکی از حاضران گفت این اسب را کرم در پشت افتاده

چون احتیاط کردم همچنان بود و مداوای که پیش از این ذکر رفت

و گفتیم کجای او آزرده پشت از بکافت و علاج کرد خوب شد پس

آلت که اسب را چون پشت ریش کرده زین بر پشتش ننهند تا

که خشک کرده که این عیب از آن می‌خیزد و چون ضرورت باشد

نمد همان مقدار نمد زین که پشت ریش است باید برید تا آن را از

بر اسب بزند و به شود و چون بدرجهٔ مانع الزوال رسد قطعاً س

باید که بر ننشینند تا تمام به شود والله اعلم باب سی و یکم در تدبیر اسب

نارکن لگام بدانکه نارکن لگامی اسب را سبب آلت که اسب چو

بود مرتبهٔ اول لگام بر سر وی کرده اند و کسی بر نشسته که موفق سوار

و لگام باز زده و چون هنگام دویدن باشد سر اسب را یکبار باز

گرد و دهانه لگام بکام رسد و ریش کرده است و علاج آن نکنند چون

و بنه

ریش می شود و درد آزمی کشد و هنوز تمام نیک نشده باشد
ب بر می نشینند و آن جایگاه که ریش بود گرم در او افتد و او را خارش
موضع پیدا شود و چون سوار بر نشسته باشد اسب از حرکت او در اخارش
پس چون سوار خواهد که فرود آید پا باز دارد اسب نتواند استوار
جوشش میکند و خود سوار را می جنباند تا خارش او کم کند و علاج
ت که الجای که در اصل ریش شده باشد بشکافته و پلیدی که
ه پاک کنند و پاره نمک کوفته بدان جایگاه نهند لیکن گوشت
را شده باشد بخورد و بکشد و بگذارد که سر ریش بهم آید تا
ن که پلیته کهنه و پاره کوه بر سر ریش نهند و هیچ بالاآبش نباید
ن آنگاه پاره خاک نرم بر ریش نهند تا خشک کند بعد از آن
تا اسب خواهد که برآید و پشت او چون نیک شده باشد زین بر
بند و جل بر پشتش افکنند و سوار بر نشینند و چون فرو خواهد آمدن ناگاه
اگاه فرود آید و همچنین چند بار چنین کند آن عادت رها کند و چون
تا آن عادت کرده باشد بعد از آن زین بر نهند و بر نشینند و این
ورت را بتجربه دانسته اند و در حکایت آورده اند که یکی از اکابر اسپی

اسب را تدبیر آنست که چون خواهد که بر نشیند سر اسب بچیزی محکم در
بندد تا اگر خواهد که حرکت کند نتواند پس سوار بر نشیند و لحظه
بعد از آن بگشاید و بر آید تا مگر آن عادت بر طرف کند و در حق
او رسانده که بزرگی اسبی داشت و این عادت گرفته بود و جمعی حاضر
از سواران و اسب شناسان بتجربه چنان کرده که این اسب را با
بزرگ باید کرد تا حد رکاب باشد و در میان آن آب سوار بر
تا بگریزد کند چنان کرده و چون بمیان آب سوار می خواست
دست راست میکرد و بقفا باز می افتاد تا پنج شش روز همچنین
و هیچ فایده نداشت و اسب بدین واسطه که در میان آب می افتاد
خراب شد و بکاری نیامد غرض آنکه چون بدین درجه رسید مرا
مشکل است و این معنی بتجربه بسیار دانسته اند و بیرون آورده ا
والله اعلم **باب سی ام** در تدبیرات مانع الزین و این معنی چنان است
که چون سوار خواهد که از اسب فرود آید رها نکند و بر خویشتن همی پیچد
بر که حوض همی کند و دست و پا را بر زمین میزند و چون سوار را رنجه
و این علت غالب آنست که بواسطه آن پیدا می شود که اسب را

پر

ازبرای آنکه اورا بسیار زده باشد یا آنکه چون اورا برمی نشیند رنج
رمی رسانند واسب آن کینه در دل گیرد و نگذارد که سوار برنشیند و
بد بدین آن کم گردد و لکد همی زند علاجش آنست که آهسته نزدیک اسب
واصلا اورا نترسانند و رنج ننماید و خود اورا علف میدهد و بهر وقت
نزدیک او می رود باید که چیزی داشته باشد که بوی دهد و دست بر سر و
روی او مالد و بعد از آن چون می خواهد که بر نشیند بقاعده دست بر سر و
روی مالد و بعد از آن که اسب برآید و انگاه آهسته سوار شود و همان
ت نگاه دارد که این عادت بد برطرف نماید و نوعی دیگر آنست که اسب
درگیر که رنج بسیار بموقع باشد چنانچه ازان بستوه آمده باشد و طاقت
اشته باشد که پالیسته و بتار بلیند و حمام که در اس آتش اوراخوش
چون خواهد که برنشیند راست باز نشود و دست بر دارد و میجهد و نگذارد
سوار برنشیند چون چند بار چنین کرده باشد از آن عادت کند چون
سوار خواهد که برنشیند خود را چنان راست کند که خود را بر پای زند
یا بپهلو در رود افتد یا آنکه سبک راست شود و بقفا باز افتد و اسب
چون این عادت گرفت هیچ کار نتاید اما بعضی گفته اند که این نوع

که باشد بد رکاب که دو این را علاج مشغول داشتن است و علاجش آن
که اسب را بی آنکه بر نشینند بگردانند و خسته کنند و چنین باز گردد
اسب به دست کسی دهد و در آن خستگی ساکن بر نشینند چنین چند بار
چنین کند آن عادت بد برطرف کند و نوعی دیگر آنست که از جای
کند از نشاط چون سوار خواهد که بر نشیند چون چند بار چنین کند
آن عادت بد برطرف بکند نوعی دیگر آنست که تندی کند و بجهد
چون دو سه بار چنین کند خوگر شود و عادت گردد مداوای این هم بدان
نوعست که گفتیم و نوعی دیگر آنست که باشد که اسب ماند و روزها سه روز که
نبسته باشد و غرور دار باشد چنین خواهد که بر نشینند نگذارد و در آ
بانسته این هر دو را علاج آنست چنین که خواهد نشست شکیل بر دو دست
و پای او نهند و بدارا او را هر روز خدمت می فرماید تا آن طبیعت بد
کاهد و چنین به نشود او را خدمت می باید فرمود و چنین او را شکیل کند
بر سر راه که بر رود مدام باشد باز دارند و همچنان علف چند دهند
و هر کس که میگذرد میگوید که اسم خان شکیل بر نهاده بر نشینند و چه
بکند و مقنه نگذرد آن عادت را کند و نوعی دیگر آنست که بواد دل بدهد

دارد

...ت که سوراخ در میان دارد آن یک مهره الحیان بود که قطعاً سوراخ
...ت پس سؤال کرد که آن مهره کجاست رائض درست بر موضع نهاد
...ت همان جا را اینجاست و از برای تجربه همان اسب را بکشتند
...ح بود که او تقریر نمود و این اسب که مهره پشت او زیاده است
...البته توان شناخت اول آنکه چون او را امید دانی و خواهی که
... باز گیری نتوانی نه از دست راست و نه از دست چپ تا زمانی که خوف
...ید باز البته دوم آنکه چون او را امید دانی زور زیاده کرده نکند تا
...ی که او را خواهی باز گیری چندانکه زور کرده کند که چشمهاش سرخ گردد و
...ره شود و این اسب را علاج نگفته اند باب بیست سوم در تدبیر اسبان
...رکاب حال آنست که بد رکابی چند گونه است و بد رکابی آنست که در
...لت بر نشستن اسب راست بایستد و گاه از این سوی رود و گاه از آن
...د و نگذارد که سوار بر نشیند و بعضی باشد که علاج پذیرد و بعضی نه و باید دانست
...ه اسب چرا بد رکاب می‌شود نوع آن باشد که چشم گرفته باشد و سوار خواهد
...بر نشیند غالب آنست که رغبت کند و راست بایستد و سوار از برای آن
چنین
...ولیکن چون پیش سر آب بدست کسی ندهد و بر می‌نشیند چون دو سه نوبت پا

و اورا بآب می جهانند و غالب آنست که ترک کند و اسب سرکش و قترا
ربیت نتوانی کرد شب و روز اورا برمی نشین و میگردانی مگر از ما
که چو در آب خواهی راند و در میان کوچه و بازار باید برد و پیش چشم
باید داشتن و سخن گفتن و مهابت بشنود تا باشد ساکن گردد و بی
دیگر را نمی باید که در کوچه و بازار پیش چشم بار دارند و چوب بدگیرد بو
از اسب سرکش و تفاوت نیست آنست که از مهره پشت سر می کشد و ا
بدتر یک چیز کس و نتوانسته و سبب آنست که یک مهره پشت از دیگر ا
زیاده دارد چون اورا بدوانند یا چوب زنند آن مهره بدر آید و
در زور می کند تا تو او را از خود جدا کند و این صورت بتجربه بسیار تحقیق
و در حکایت آورده اند که شخصی اسبی داشت و سرکشی میکرد و هر چند که ند
می نمود فایده نمی داد و در آن مجلس حاضر بود و می گفت که این اسب را تربیت
کردن فایده نمی دهد که او را یک مهره زیاده است چه من پیش از این صورت
دیده ام که پدر مرا اسبی بود بدین طریق سرکشی میکرد و هر چند سعی کرد که نگاه
شود فایده نداد پس او را فربه کرد و بکشت و در اعضای آن اسب
کرد یک مهره پشت او زیاده داشت و آن مهره نه همچون مهره‌های دیگر بود که به

مهره

ر ازخنس بود و چنان می باشد که سوراخی در کام داشته باشد و سر
ینه لکام در آن سوراخ نشیند هرچند که اسب را زحمت رسد اما ستیزه
لجاج کند و باز ایستد تا مانده شود تدبیر آنست که دهان بند لب بند
بر در هنگام دوانیدن دهان او را به بندد تا باز نتواند کرد که ترک
کند سیوم آنکه از زنخ کند و بر بالا آرد و صدوف تدبیر آنست بسیار
تنگ بند و آلت و دهانهٔ او بر یک دو روز تغیر میکن گاه سبک و گاه
سنگین تا او را کدام دهانه بدان خوش آید پس او را چند نوبت
بدان لکام برآنند و بدوانند تا خوگر شود و زور نکند چهارم آنست که
زبن کردن می کشد تدبیر او آنست که آنرا لکام سنگین بر سر کند
و بسیار بدوانند و اسب را بزور ضعیف کنند تا ملکه شود از این صحرا
میباید برد و در آن جور او را دوانیدن و باز گرفتن و تازیانه بدست
راست باید گرفت و او را بر حجر باید زد چند لب باید دوانید و سست
کرد و این را چند نوبت مکرر باید کرد تا باشد که بر تند و ترک کند
و اگر فایده نکند بکوشه باید رفت که اسم صحرا باشد و هم گرداب بزرگ
و هم باید دوانید تا سر آب و چنین تیز دیگ آب رسد تازیانه بزند و

دو فرسنگ سبق خواهند دوانید باید که بازین دوانند هرچند سوار صلب با
چون خسته شود بر اسب حرکت نه دهد و در اسب نقصان بدید آید و چو
در آزمودن دوانند باید که هر صد کام سر اسب بکوه کشد گاه از دست راست
وگاه از دست چپ بکیانکه اسب آزرده شود و چنین اسپ هیدوانند هرگاه که
بر سر میدان رسند اسب را خواهند دوانید فرود آید و اورا سه کام
بدست بکشد تا سرگین بیفکند و چون این شرط بجای آورد اسب با همدیکر
بدوانند و یکی سبق کرد اعتماد بر آن توان کرد و الا که این شرط رعایت
نکنند بر آن اعتماد نتوان کرد والله اعلم باب بیست و هشتم در معرفت اسب سرکش
و تدبیر آن بباید دانست که اسب سرکش از چند نوع است و بعض آن که بعلاج
و مداوا به شود و بعض آنست که هرچند سعی کنی فایده نه دهد اوّل آنکه اسبانی
هستند که دهانه بدند آن می گیرند و چون خواهی که او را بکیری زبانه لگام
بکام او نرسد و همچنان میدود تدبیر آنست که دهانه مجرّای بر سر او کنند
و اگر همان دهانه بهتر شود در زمانی که او را خواهی گرفتن عنان نیز بالا باید
کشید تا زبانه از دهان راست شود و بکام رسد و بضرورت باز ایستد
دوم آنکه دهان بازکرده باشد و میدود و دهانش اغلب آن باشد

که پر از کف

مقدار پنج شش من جو در توبره که در پشت سوار سبک‌تر ببندند و آب
دهند غرض که اگر شرطها بجای آورند اعتماد بر آن توان کرد که کدام اسب
میدود و سوار می‌باید که تازیانه بر اسب نزند الا آنکه بوقت دویدن
باز می‌گردد که آن را بضرورت تازیانه می‌باید زد و چنانچه بکار باید اما
نه باید که در دست داشته باشد و بر اسب می‌جنباند از سر آن تا کفل
اسب بدآید و سوار تازیانه دارد و باید که پای با اسب بجنباند و خود را بی
حرکت در اسب کم کند و خویش را در دیده دارد و اندام و اعضا
سم کرد و عنان اسب یکباره نکند چه اگر عنان اسب یکبار رها کند
اسب را هم باید دوید و هم خود را نگاه باید داشت و اگر عنان بقدر در دست
باشد اعتماد بر سوار کند و کار را دویدن باشد و اگر اسب آن روز که
سبق خواهند دوانید پالان ترکی دوانند بهتر که دهان تواند گشاد
نفس بهتر تواند زد و اگر بلگام خواهند دوانید باید که لگام سبک‌تر
ز هر روز باشد و هنگام دوانیدن چند پیاله شفتالو آب بر دهان بلبیت
اسب بریزند و به بینیش فرو کرد تا تیز شود و هر وقت که بینی اسب
فرو کرد هوا تیز شود از رحمت خالی نباشد و اسب را بکف سنگ

باشد و اسب را ریاضت مفرط و گاه کمتر داده تفاوتی نکند چه اسب
همان زمان سبک شده باشد و کم در بیست روز گفتیم اسب چو خو
کندن باید قطعا در سبکی بد دانند اما اگر یک میدان تفاوتی نکند و اگر
زیاده در آید هیچ اعتماد بر آن نتوان کرد و چنین خواهی بدانی که اسب یکبار
باید در تمام بر رفتن بازدواب سیصد گام او را باید که بترتیب او را ببرند و
دارند و احتیاط نمایند که چون نفس میزند و پرهای بینی فراخ میکند با
اگر چنین است او را باید در آید که هنوز یکبار بنا مانده است و چه دارد و با
که خداوند اسب هر یکروز خود بر اسبان گذار کند و سفارش نماید
چنانچه شرط است تیمار داشت اسب میکند چه اگر داند که خداوند
هر روز یکنوبت خواهد دید بیشتر که در تیمار و رعایت تقصیر نخواهد کرد
والله اعلم باب بیست هفتم در سبق کردن و آداب آن بدانکه سوار که اسب
بسبق خواهد دوانید باید که سبک باشد و شرط آنست که هر دو سوار که
اسب خواهند دوانید نزدیک بهم باشند که اگر یکی سبک تر از یکی
باشد در تک بسیار تفاوت کند و در این باب مضایقه بسیار کرده اند تا
کمتر که دقیق دو اسب بهم میدوانیدند و سواری از سواری پنج شش من سبک تر

بود بیابان جو خوردن داور الموجب که دیگر رفت نگاه داشت چون جو می
خورد ناگاه آواز از دویدن اسب شنید احتیاط که سکی بود در میان
… از دویدن اسب بدین و آن طرف شکسته بود روز دیگر عذر می آورد
امروز اسب نمی دوانم که عذری دارد مبالغه می کرد که تو رهشره هزاری
… زین قول که اسب می دوانم بشرط که اگر باز ماند بعد از دو روز دیگر
باز دوانیم فی الجمله همان روز اسب بهم دوانیدن و همان اسب که
… انش شکسته بود مقداری باز ماند و آنکس که بند آورده شرط کرده بود
بعد از دو سه روز دیگر بدوانیدند و همان اسب که در اول باز مانده بود
… اسب دیگر بگذشت و گرد ببرد و بارها در اسب شناختن بردن
معرف شدند غرض آنکه چنین اسب خواهند دوانید مانع نباشد و آنچه
در اول گفتیم که چه نیکو باید که نعل های پاک باید بنجیب نظر در نیم
بود و همه کس را این خبر باشد تا این مدت صبر کنند و اسب بدوانیده
ولیکن چنین دعوی می کنند باید که این نوع ها کجا آورد چنین خواهد که اسب را
بدوانید و آنند کمترین شرط آنست که اسب را بیست روز نگاه دارند
تا چنین است را بدوانند اعتبار نیز او را شاید که الا زمانی که در سفر و تردد

اسب را بار بخانه آورد و به بندد تا نماز پیشین و چون هنگام نماز پیشین
بگذرد دیگر باره بر نشینند و بر آیند تا وقت جو و اگر روز اوّل او را هزار گام
کند و روز سیوم چهار پنجهزار گام بعد از آن یک فرسنگ و دو یک و فرسنگ
و چنان کند چون نوبت ششم و هفتم بر پنج فرسنگ و شش فرسنگ رسد
و هم چنین می افزاید تا آنگاه که پنج فرسنگ او را بوده و بتقریب ببرد باز آن
و آن ده فرسنگ باشد زیاده از این اسب را کار فرمودن زیان دارد وقتا
کلّاً آنت که از آن روز که بنیاد مضمر کردن اسب باشد تا زمانی که او را بسبق
خواهند دوانید چهار ماه باشد باید که نوبت کار فرمودن باشد و دیگر روز
پیش از آنکه او را خواهند دوانید او را بی آب ببرد و آب دهد و جو سه
قبان پیش بنهد و آن در جایگاه فراخی که دیواری و ستونی باشد باید او را
و سرگین بسیاری باید گسترانید و اسب را لگامی بر سر باید کرد و بدست
نوکری بیدار باید سپرد که آن شب آن را نگاه دارد و اگر خسبد او را هیچ
نکنند و اگر مراغه کند نگذارد چه بار که او را عضوی بدرد آید یا رگی از جائی برود
و در رگ اسب نقصانی واقع شود حکایت آورده اند که دو کس از شهر ان عرب
که دعوی اسب شناختن می کردند گرو بسته بودند که اسب را نام بود و آن شب
و همان شب که موعد اسب دوانیدن بود یکی از این دو کس پیش اسب رفت

...دن اسب بلگام‌های عادتی دلیر شده باشد روز جنگ و گوی زدن
... آنهم نوعی از جنگ است و بعضی از بزرگان و پادشاهان از جنگ
... جنگ میگویند لگام از نو که بد و خوناکه باشد باید که بر سر اسب
... نشد تا دلیری نکند و دیوان سوار باشد و عنان باید که بدست سوار
... لستیجی سخت و نه لستی سست باشد میباید که میانه باشد زیرا که در
حدیث آمده که خیر الامور اوسطها و باید که بریک جای نبود و باید که
سوار عنان اسب را بیکدست بگیرد و کوتاه تواند کردن بدان موجب
که در پیش گفتیم که یکدو جای در عنان اسب بسته باشد و استادان
این صنعت گفته اند علم سواری اکثر در عنان است فاما زین باید
که خوش نشست بود تا سوار را زحمت نرسد و زین هر چند سبک تر
بهتر و جهان زین از خدنگ [illegible] و از آن چیز [illegible] نیز گفته اند
که نیکو است و زین گفته اند که باید فراخ بود و پس و پیش زین باید
که بلند باشد و چوب زین باید سخت باشد و فراخی [illegible] زین [illegible]
[illegible] باشد اما هر چند فراختر بهتر و اندازهٔ رکاب و دوال
اصل آنست که بحسب درازی و کوتاهی پای اسب و غالب آنست

که ازکار فرمودن بسیار خیزد لاغر شدن و بدرنگ و زشت شدن و بند
کامها بتاه کردانیدن و خایه بزرگ کردن و سر اندر کشیدن و پشش آوردن
و پی بزرگ کردن و پی ناشاطه شدن سیم عیبهائی که از نادان سوار
بدید آید حرونی و سرکشیدن و شانه فرو بردن و لگام کوتاه کردن در رنگ
دار خوب ناگذشتن و پی کردن سست کردن و پایها خراب کردانیدن
و پهلو در زیدن و اشفتگی کردن از نادانی سوار باشد والله اعلم
باب هشتم در ادات لگام و عنان و زین بدانکه لگام در سر اسب خوف
کار نمیتواند کرد عمل دست سوار است چه لگام ترازوی اسب است و تمامت
صلاح و فساد اسب بلگام نگاه توان داشت و گفته اند که عنان همی از سوار است
اما عنان تیرانداز دراز و نرم باید و از آن کردن اسب نرم گردانیدن
همان ... دیگر کارها عنان کوتاه و به تیر اولیتر باشد اما در ازی
و کوتاهی بدست سوار ... اما دهانه لگام چنان باید که اسب از آن بقدر
بترسد حافظه روز جنگ و از دهانه تا نزدیک حلقه کارها باید که دوالی
محکم باشد و آهن و نقره بر روی او زده باشد ... خصم بروی کار نکند
که اگر در جنگ همین دوال بریده شود کار باز ماند عنقریب خطرها باشد

و جنس

کار فرمودن و نشان شکی ستور آخر و اول علتها که از آسایش خیزد معروف است
دخوه کامی و علف ناخوردن و سبکوری و گریدن و حرونی و علف ناپاشیدن
و دست و پا بر زمین زدن و سر بر دیوار مالیدن و زیر سوار نا ایستادن
و بانگ بر بانگ کردن و پهلو تهی کردن و میان انبوس شدن و ناشدن
نیز و جمر گرفتن و کشیدن و توبره دریدن و منع لگام کردن و از رفت
ستور آلت رمیدن و شکم بزرگ کردن و استخوان کردن و نیش و دم
سر اصلع کردن و دم اندر دیوار مالیدن و از شانه منع کردن و چون
زیر نشستن میان پشت برآوردن و چون زین بر پای انداختن و از علف
و آب ناشکیبا بودن و روده و احشا باریک کردن و خایه آماسیدن
و دانه برآوردن و پای آماس گرفتن و شمولی کردن و پشت نازل
کردن و خارش آوردن و لگام کوتاه کردن و [illegible] اندیشه کردن
و اندام آماس گرفتن و چون براه رود براه نگاه نا داشتن و پیش
خود نانگریستن و خطا کردن و سر فرو بردن و بر یکجا نا ایستادن و میدان
شکستن و تنگ کم کردن و سر بسیار جنبانیدن و علت آوردن
و بلیه گشتن و ناخنه آوردن و کف سم خراب کردن دوم علتهای

نقطها باشد مخالف سفیدی انرا موقف خوانند و هر اسپی که دستش سفید
باشد یا پای یا چهار دستش سفید بود و اگر دستش سیاه بود پوستش هم
سیاه بود اما لازم نمی آید که چنین پوستش سیاه باشد دستش سیاه
بود و علامت این آنست که هر وقت که کچل موقف بود چنین در سم
بنگری خطهای سیاه نیز در سم پیدا باشد و فرق میانهٔ محجل و اشهب
آنست که چنین و پاها سم یکی سفید باشد محجل است و چنین پوست
و مو سفید باشد و هم سیاه انرا اشهب خوانند و واضع اسپ
نامه محمد حسین خان آورده است که از زمان برمار روشن گشته
اسپ ابلق سفید احتیاط میکردیم که دست سفید انگاه مکروهست که
سمش نیز سفید بود چه هر وقت که دستش سفید بود و سمش نه
آنرا اسپ سفید نمی شمارند از بهر آنکه چون دستش سفید بود هر وقت
که دم اسپ بر پشتها سفید بود انرا اشغل الذنب خوانند و اگر همه دم
سفید بود انرا اصنع خوانند و سفیدی که بر پشت اسپ با هر گاه
با جای پیش بند بود از شتر زین انرا موقع میگویند و عرب اشغل الذنب
را پسند نمیکنند والله اعلم باب هشتم در علیها که از آن باشد

کار جنابی

چنانچه نسبت بادرست پاپای کنند و هرکه که سفیدی در پای چوکانه باشد
محجل الرجلین گویند و اگر سفیدی بیک پای باشد ازار جل خوانند و اگر
یکدست و یکپای بخلاف یکدیگر سفید باشد ازا مشکول میخوانند
و اگر سفیدی بیکدست و پای از یکطرف اگر طرف راست سفید باشد
ممسک الایامن خوانند و مطلق الایاسر و اگر از جانب چپ بود ممسک
الایاسر و مطلق الایامن و محجل الیمنین و محجل الیسارین خوانند
و در این دو حالت و اگر یکدست سفید دارد خواه اندک و خواه بسیار
ازا اعظم میخوانند و چنین این سفیدی هر دو دست بود عصم الیدین می خوانند
و اعصم کاهی بود که بر رویش سفیدی بنود و دست سفید داشته باشد
فاما چنین رویش بود مجحل گویند و چنین دست با بازو سفید بود آنرا اقفر
خوانند و هرکاه آن موی که بالای غرو کاه اسب است آنرا ... می
خوانند سفید باشد آنرا اصبع الثنه میخوانند و اگر سر بالای موی سفید
باشد ثنه کامت آنرا التع الثنه میخوانند و هر وقت که هیبت و یا
اسب هموی سفید بود چنانکه هیچ جای سفیدی هم بیابند باشد اشعل
الثنه با اشعل الرجل گویند و اگر پای اسب سفید بود و بر ساعد و ساق

شهبا خوانند و هرگاه غره پهن سوی بود و بینی برنگ تن از اغر سایل

میگویند و هر وقت تمام روی سفید و آن الاسبای چشم ازرق

میخوانند و سفیدی که بر روی اسب بود بجایگاه برسد از اقرح میخوانند

پس نسبت قرح چه بشکل بهمان رنگ کنند اگر که بود قرحه مستدیر بود

اگر سه پهلو قرحه مثلث و اگر چهار سوی قرحه مربع و اگر اندک سفیدی بود

از اقرح خفی خوانند و اگر در میان سفیدی موی مخالف باشد قرحه شهبا

و هر سفیدی که بر بالای لب بالای اسب باشد ازارثم خوانند و سفیدی که

بر قصبه بینی بود از بالا و چشم برسیده از ابعور خوانند و اگر در سفیدی

که بلب پایین و آن نقطه پاسیاهی باشد ازارثم پهنان بیک خوانند

و زمانی که میان ناصیه سفیدی باشد بلب زیرین اسب ازالطم میخوانند

و زمانی که میان ناصیه سفید باشد ازاسفع می خوانند و اگر ناصیه سفید

بود ازاصبع می خوانند و چون سفیدی بر چهار دست و پای بود چنانکه

که مستقیم باشد ازمحجل اربع گویند و اگر آن سفیدی سلان زانو رسیده

باشد ازمحجل محبت گویند و اگر از قوایم اربعه سه سفید باشد و یکی

برنگ تن ازمحجل بلث مطلق الیمین یا مطلق الیسار خوانند

چنانکه

علامات نکوهنده یکی دانسته می باید خرید والا آنچه بتجربه رفته است و
از موصه دست سفید است و پیش ترکان هیچ اسب بلنت را از مبارک
نمیدانند الا آنکه اندامی فضله باشد مثل سمی زیاده یا فضله در پهلو یا سینه
یا در پیشانی چنانچه یاد کرده شد بی علت و سبب و چنین گفته اند که اسپی که چنین باشد
نمیباید داشتن که اصلا مبارک نیست بلنت **باب ششم** در معرفت نامهای
اسپان بباید دانستن که اسپ آنرا چون روی سفید باشد و دست و
پای نیز آنرا اشبه گویند و اگر بهر رنگ که باشد و سفیدی بر اندامش
بنجد آنرا ابهم خوانند و هرکه که بر رویش سفیدی بود یا بر اندامی دیگر و یا رنگ به
اندام باشد آنرا مصمت خوانند و هم چنین ابهم را مصمت می
گویند و هر وقت که بر رویش سفید بود و مژها نیز سفید مغرب میگویند
و اگر یک چشم چنین باشد و یک چشم نه آنرا مغرب [illegible] چشم
میگویند و چنین غره بهم دری باشد و بچشم نباشد آنرا غره سائله میخوانند
و چنین غره تا لب [illegible] باشد آنرا شمراخ میخوانند و چنین غره
نیز [illegible] یا چکه گاه بعد از آن بریده باشد آنرا غره منقطعه می
خوانند و چنین بلنت غره سرخی یا رنگ مخالف باشد آنرا غره

سفید سوار بود اسبش در میان رود خطا که و صاحبش غرق شد سادات
عرب را بعد از آن زبان در آرنشد که تخمیناً سیصد سوار بر آب بگذشتیم و مارا
هیچ اسب رسید الا همین یک سوار را خواستند که آن اسب را پی کنند
ترکانان بگذاشتند و گفتند که شاید این اسب را عادت باشد که در آب
جهند پس از مهتران ترکان یکی بر آن اسب نشست چنین برفتند و غارت
کرده خصمان از پی ایشان در رسیدند و در حملهٔ اول همان سوار که بر آب
نشسته بود به تیر هلاک کرده از مهتران آن عرب یکی چنین این حال را
مشاهده کرده بود شمشیر برکشید و آن اسب را بکشت و بعد از این آواز
در دادند و روی به دشمنان نهادند و آن لشکر را منهزم گردانیدند و چند کس
اسیر کرده از ایشان و باز گشتند هنوز این معنی پیش ترکانان درست
بلنب [illegible] چنان ولکن چنین است و این اسب وقت سفید و فی
شومست که پایش سفید نباشد و اگر هر چهار دست سفید باشد نکوهیده است
و اسب را که بر هیئت پیشانی یعنی جای کار دگر نشانها سفید بود یا بر تن
جنبش سفیدی بود چند بگردم بد شوم میدارند و اگر بر زبان اسب خطها
بود و اندرون نقطهای سیاه همچنین مبارک نمیدانند مهر اسب که این

علامات

در زیر کوهه زین علامتی داشته باشد بر یک طرف مبارک نیست و اگر بر بینه
بش اسب نشانه باشد ازان پسندیده میدانند و در حرب و کوی خلق
دستگاه بباید بروی نشست و نشانه که بندگاه دست بود مبارک نیست
در چشم و کفل و گوش همچنین مکروه است و عرب آنرا شوم میدانند
اسبی که این علامت دارد نمی باید خرید و بروی نمی باید نشست و آب
را چنین چه دست و پا سفید باشد نمی پسندند و مبارک نمی دانند و چون
پیشانی اسب خطی کشیده باشد از چشم تا چشم مذموم است
اما در شومی هیچ اسب تا به دست سفید نرسد و آنرا در لشکر
رها نمی باید کرد و نقل است که سادات عرب این معنی می گفتند سالار
ترکمان باور نمی کردند تا وقتی که آنرا بیازمودند و این معنی چنان بود
که در حکایت آورده اند که وقتی بجنگ رفته بودند که غارتی کنند [illegible]
ترکمانان یکی بر اسب دست سفید سوار بود و هر چند که سادات عرب
می گفتند باور نمی کردند تا وقتی که مبالغه نمودند که اگر این اسب با ما
باشد بدین سفر نمی رویم عاقبت ترکمانان بشنیدند و در راه بوقت
رسیدند سواران تا قیت بسلامت گذشتند مگر آنکه بر اسب دست

نزدیک باشد بهم و آورده اند که در بهای وی برکت باشد و اگر بر
لب زیرین سه دایره داشته باشد پسندیده است و خداوندش پیوسته
در نعمت باشد و اگر فرود چشم نزدیک لب دایره بود محمود است
همچنان و این مرکب ملوک را شاید و اگر این دایره بر آرزی یا پهنا
بروت یا بر پای یا برگردن یا زیرین لبش باشد خجسته است و عیب
در خریدن او نباید کرد باب پنجم در دایرهای مذموم اسپ که بر دوش
او آنجا که کوهه زین است دایره بود مکروه است و نباید آن را داشتن
چه آورده اند که هر کس اسپ چنین داشته باشد او را ملالتی رسد
یا درویش گردد یا بمیرد و همچنین اگر دایره نزدیک لبش داشته باشد
بدین مثال هم مذموم است و اگر بر پهلوی راست دایره بود اصلا
مبارک نباشد و آورده اند که اگر کسی بروی حرب کند کشته شود
یا گوشه شود اگر بر پهلوی نزدیک ناف است که ابراهی کلاه میگویند دایره بود
ناپسندیده است و گفته اند که بیم آنست که البته صاحبش سرنگون
بیفتد و اسپی را که دندان سفید باشد و لبش چون لب شتر مبارک نمی
دانند و اگر بر کتف زیر لبش نشانه باشد همچنین نیک و نیست و اگر

اررز

چپ چنین بود یا دام آن بزرگ تر یا کوچک تر نشانه باشد موی بر سم کشیده

و در عرب چنین می گویند که هر کس اسبی داشته باشد که از این

نشانهای بروی بود چگونه غمگین گردد و سفیدیهای که بر اسب میباشد

مبارک میدانند آنست که پیشانی سفید باشد از آنجا که زیر

ناصیه است یا بر حکر نه پهن و نه باریک چنانچه یک انگشت

پهنای سفیدی باشد و در عرب مشهور است که هر اسبی که این

نشانه دارد شریفترین همه اسبانست و خداوندش البته در جنگ

مظفر گردد و همچنین اسبی که در هر دو پا سفید دارد مبارک باشد

بشرط آنکه دست راست همرنگ تن اسب باشد و از آن دست

چپ اگر سفید بود تفاوت نیست و چنین پیشانی اسب حد یکدرم

یا کمتر سفید باشد مبارک است و بهتر لیکن عرب چنین گفته اند

که هیچ اسب [illegible] تر از اسب قرطاس نیست بشرط آنکه از

چشم [illegible] و [illegible] ش سیاه بود و لیکن هر که پادشاه

نیست بدهد اگر [illegible] زمین [illegible] داشته باشد یا بر [illegible] ابتدا [illegible]

نمیدانند و اگر [illegible] باشد بغایت نیک است بشرط آنکه

وچون در شکم برون نزباشد ابلق می خوانند وهرکه که نقطها بر اندام
اسب بود از هر رنگ انرا منقط می خوانند باقی اسبان تازی را
رنگها مختلف کمتر دست میدهد رنگ مختلف بر اسبان ترکی
وخراسانی و ترکانی بسیار می باشد که فحل در گله بر مادیان می افتد
وقت است که ابلق بر جرمه می افتد و وقت است که جرمه بر ابرش
می افتد و وقت است که ابلق بر جرمه می افتد و از آن مادیان
رنگهای غریب عجیب بدیدار می آید و آن را انام نمیدهند والله
اعلم باب چهارم در نشانهای محموده بر اسب میباشد اول
آنست که بر پیشانی اسب زیر ناصیه دایره بود یا چو دایره و دیگر آنکه
نشانه بر جایگاه قلاده داشته باشد و همچنین نشانه از این چنین
بر کفل اسب [illegible] چپ و راست واگر از هر طرفی نشانه
داشته باشد تفاول نیک بتر میدانند واگر بر سینه اسب خطی
باشد [illegible] آنرا که سینه زین باشد [illegible] و چپ بلند تر و پاکیزه
مبارک میدانند و همچنین اگر نشانه بر کفل [illegible] بالاتر [illegible] زده
مدبر آن از علامت محموده بود و دیگر آنست که بر [illegible] از راست [illegible]

چهم

ابرش یا بور ابرش یا سیاه ابرش و هرکه بر اندام سفیدی غالب
بود و سر و کردنش نه سفید بود و میان برش سفید آنرا مطرّف خوانند
و چنین بر و کردنش سفید باشد آنرا ورع خوانند و چون کوش و پاشنه
سفید یا سرخ باشد یا رنگ دیگر و تنش سفید بود آنرا ابرش خوانند
و هرکه که موهای سیاه پراکنده در میان این سفیدی بود و پراکنده کرده
خواه بسیار و خواه اندک آنرا اشهب احمر سیاهی خوانند و اگر موهای
سرخ بدین صفت که گفتیم که اشهب است احمر سرخی خوانند و هرکه
بر همه تن اسب موهای سفید و سیاه بود و سیاهی بر سفیدی غالب
باشد آنرا کلگون خوانند و هرگاه که این رنگها پاره پاره باشد نه آمیخته
آنرا اشهب ملمّع خوانند و ابیض آن باشد که سراسر موی و اندامش
سفید بود و پاکیزه و روشن چنانکه هیچ موی دیگر با آن آمیخته نباشد
و بور که چشمش ازرق باشد و بور که چشمش سیاه باشد و این
بهتر است و هرکه که سفیدی بر اندام اسب در بود بر کرده‌ها کفل آن
را ابلق هم خوانند و کمیت ابلق و بور را ابلق و سیاه ابلق
برنگ اسب و جنس سفیدی در اسب باشد آنرا ابنطامی خوانند

ماند و پوست و بنهایش سیاه بود و بر پشت او خطی کشیده باشد
با دم سخت سیاه مانند عنبر و روشن و رو و نیز همرنگ است و
رنگ پوستش سیاه بود و بر ساقها خطی بر کشیده باشد و اسب
این با کمتر باشد و اسب سمند اسپی باشد که زرد لیش روشن
و پوست و بن مویهایش سیاه و چشمش شهلا بود و سمند نیز چنان باشد
که بر تنش نشانهای درم وار باشد نه زرد و نه سفید و نه سیاه و آن
بغایت خوب است و انرا سمند عرسی خوانند و دیگر چرمیح بود و آن مانند
اسب اخوی بود که پشتش سیاه باشد و ناحیه ولیش و شکم در آن
میان و کرد اکرد چشم زرد و اسب اشهب چنگ است و چون پوست
تنش برنگ خاکستر بود انرا اضافی خوانند و هرگاه که بر تن اسب
چون درم سفید بود آنرا ابلق خوانند یا کمیت ابلق و یا بور ابلق یا سیاه
ابلق یا چه داشته باشد و این ابلقی پیشتر با بغد است در بور و هم
سفید بود و سیاهی یا سرخی که بدین است به آید که مخالف رنگ اندامش
بود بزرگ کوچک انرا شاهه خوانند و هرگه که بر اسب نقطهای
کوچک بود سفید یا سرخ یا سیاه انرا ابرش خوانند چون کمیت

ابرش

اشته باشد و اشقر نیز ارچند گونه است بعضی را خلوتی گویند و آن سخت
زرد باشد و مویش برنگ زعفران و خطی بر پشت داشته باشد سیاه
و اشقر دیگر که در غایت سرخی باشد چنانکه لبهای او بی باشد و
پشت ناصیه نه برنگ اندام باشد روشن تر باشد آن را اشقر
مدبس خوانند و اشقری دیگر باشد که آن را اشقر مدنا خوانند و آن
اسبی باشد که رنگش بزردی گراید و بن مویش پنداری لکنار رشته اند و
شقری باشد که آن را افصح خوانند و ناصیه او سفید بود و اشقر اصلاهم
برنگ اشقر اولیس بود ولیکن ازار رنگها صافی تر بود و کمیت را
بر وقتها اصدا میخوانند و اسب اصفر آنست که سخت زرد باشد چنانکه
برنگ زرد ناید و بر اندامش درم وار زرد باشد و اصفر صافی الصفره
آنست که لبش و ناصیه و دم زرد وار دارد و عجم آن را زرده خوانند
خرق چیان کمند و زرده آنست که لبش و دم و ناصیه سیاه دارد و زرده
ازروی بود که بسفیدی گراید و اسبی باشد که برنگ پوشش بود و لبش
و دم و ناصیه او بسیاهی گراید برنگ مشک و ازرا هروی گویند و دیگر
اسب زردی خوانند و اسب وردی آن باشد که سرخی او باشقر خلوتی

و هم در سرما طاقت بیاورد و از اسبان سیاه خنگ بهتر آنست که درم
درم سرخ باشد و استادان این صنعت چنین گفته اند که رنگ اسب از سبز
و دم می باید گرفت و حضرت رسول صلعم فرموده مبارکی با اسب سیاه
درست است و شخصی نزد حضرت رسالت پناه حاضر بود و سؤال کرد
که اسبی میخواهم بخرم چه رنگ بهتر باشد در جواب فرمودند که اسب
کمیت یا سیاه که پیشانی سفید باشد و از عمر بن عیسی پرسیدند که کدام رنگ
از اسبان صبورتر و رنج کش تر تواند بود در جواب گفت کمیت زانو سیاه
و هم از پیغمبر صلعم روایت است که بهترین اسبان اشقر است فی الجمله در
کتب متقدمان بدین طریق یاد فرموده اند و تجربه مخصوص باقی رنگ اسب
آنچه خوبی و جوانیست بحسب مزاج میکند و اما از این سخت تر و صبورتر
غالب چنین باشد که ذکر کرده شد والله اعلم فصل در صفت
رنگهای اسب سبز رنگ را اخضر میخوانند و آن اسبی باشد که سبزیش
میان سرخی و سیاهی باشد و پهلوها و شکم و پیشانیش سبزتر باشد و
اسب دیزه اسبی باشد که رو و گوشهایش دیزه باشد سیر رنگ [illegible]
بود و عرب آنرا ادغم میخوانند و خط سیاه از سر گردنش تا بن دم

داشته باشد

مکس بهتر دانند و در خبر است که رسول صلعم امیر المؤمنین علیه السلام را گفت

که از اسبان هر کدام خواهی بگزین آنحضرت در جواب گفتند که اختیار

رسول الله راست فرمودند که الاشقر اسبق والکمیت اصبر یعنی اسب

مادیان بور دونده تر است و اسب کمیت صبورتر اما هیچ رنگها

بصفای اسب حنگ نمی باشد ولی چند گونه باشد حنگ نقره و مکس

حنگ و لیکن از همه حنگهای بهتر آنست که پیش و ناصیه و خصیه و چشم

و سم و زانو سیاه دارد و از اسبان زرد پسندیده تر آنست که زردی

او برنگ بیضهٔ مرغ باشد و چنین درم درم رنگها زرد بر اندامش

پیدا بود و اسب سمند که دهن و ناصیه و پشت و سر زانو و سم و حالیه

و دم سیاه داشته باشد و در پشت خط سیاه در غایت خوب بود و گلگون

که لبهای زنند و مراد را هیچ سفیدی نباشد نیک باشد و همچنین سیاه

خالص بشرط آنکه چشمش سرخ نباشد چه هر اسبی که سرخ چشم باشد

و خصیه سیاه اگر تازی و لگدزن و دیوانگی و فقارزن حال نباشد

و اسب اشقر بد فعل باشد و بدپشت و در سختی ناشکیبا باشد فاما چون

نجیبا [illegible] که [illegible] گویند نیک باشد و اسب ابرش هم در گرما

و صبور و زورمندتر از همه وقت باشد و چون از این عمر بگذرد غالب
آنست که تا هیجده سال برند و چون از هیجده بگذرد به بیست سالگی رسد و چون
از بیست سالگی گذشت بهر چند سی میرسد ناتمامی قوت باشد والله اعلم
باب سیم در رنگهای اسپان چنین آورده اند که بهترین رنگهای اسپان
سیاهست از آنکه سیاهی در اسب عربیت عرب ازو هم خوانند
ولیکن چند رنگ باشد و چه بعضی در غایت سیاهی باشد و بعضی کمتر و بعضی
روشن‌تر و احوی اسبی بود که سیاهیش از او هم کمتر بود و پیرهای بینیش
سرخ بود و شکم و بن کاسش بزردی زند بعد از او کمیت و بعد از او
بور و بعد از او ابلق و اسب دیناری به از همه اسبانست و سخت ترین
همه اسپان کمیت است و دونده‌تر اسپان بور و خوب‌تر و مشهورتر
ابلق و چنانکه بگفتیم یک رنگ باشد که گذشت رنگ سیاه چاپ خوب‌تر است
ولیکن اسب سیاه باشد که هر چهار دست و پای او سفید باشد و روشن
سفید باشد تا حد بینی و لب زیرین سفید و بلند نیک باشد و بعضی از بزرگان
بر آن اند که بهترین رنگها کمیت است چه او در کارها سخت‌تر است و از
گرما و سرما صبورتر و در کارزار همچنین و طاقت تشنگی و خستگی و گرسنگی

لکن

سفید کردد و چون ده ساله شود دندان شانها برنگ انکبین کردد و چون یازده
ساله شود واسطات ورباعیات از رنگ وگونه برود وسیزده ساله تمام
باشد که دوازده ساله بود و چهارده ساله چون شود دندانهای زیرین نیز
سفید شود چون پانزده ساله شود دندانهای زیرین بر سفید شود و چون شانزده
ساله شود تمامت دندان زیرین و زبرین هم سفید شود و آن واسطات را
رنگ بکردد و چون هجده ساله شود رباعیات سفید کردد و چهار دندان
شانها از گونه بکردد و خاکستر گون شود تا نوزده سال و بیست و یکسال
و بیست و دو و بیست و سه دندانهای خاکستری رنگ باشد و چون بیست
و چهار ساله شود رباعیات از گونه بکردد و چون بیست و شش ساله
شود در رباعیات کژی و شکستگی پدید آید و چون بیست و هفت ساله شود
واسطات کج کردد و چون بیست و هشت ساله شود رباعیات را خمیدگی پدید
آید و چون سی ساله شود واسطات را خمیدن کیرد و چون سی و یک ساله شود آن
دندانها بیفتد و از آب و علف باز ایستد و در وی هیچ چیز نماند
و غایت عمر اسب همین قدر است و نادر باشد که باین حد رسد و
چنین آورده اند که اسب تا وقت کار و قوت دوازده سالگیست

دیگر برآید بهمین طریق از پهلوی واسطات و آنرا رباعیات خوانند
و دندان اسب در اوایل که برآید سفید و کوچک و املس بود برنگ صدف
و چنین بیفکند رنگ بگرداند و بزرگتر برآید و کره چنین برآید بحد یکساله
بلفظ عرب انرا مهر و فلو نیز خوانند و ستور را چون بینی که تمامت
دندان هموار شده باشد به آن یکساله است و بلفظ عرب انرا
حولی خوانند چون سال دیگر برآید دندانها قدری زردی گیرد تا دو سال
و شش ماه بگذرد ثنایا که گفتیم بنیاد افتادن کند و چنین هر چهار بیفکند
و راست کند سه سال تمام شود و چون سه سال و شش ماه بگذرد بنیاد
دندان واسطات افتادن کند هر چهار بیفکند و تمام راست کند
چهار ساله باشد و چنین چهار سال و شش ماه شود دندان رباعیات
افتادن کند و چنین بیفکند و تمام باز آورد پنج ساله باشد بعد از آن
افتادن دندان باقی کند و چون شش سال شود سرهای دندان تمامت
سیاه گردد و چنین هفت ساله شود سیاهی از دندان ثنایا برود هر اول برآمده
و چنین هشت ساله گردد سیاهی از سر واسطات برود و چنین نه ساله گردد
سیاهی از دندان رباعیات برود چنانچه سرهای دندان که آمده که نه تمامت
سفید گردد

که هر کس اسب را بار بابه بر سر زند و توبه نکند گناه کار است که غنیمت
سه بخش سوار را باشد و یک بخش پیاده را چنانچه معلوم میشود که دو بخش
اسب داشت میشد را چه سوار از بهر آنکه بر اسب نشسته است سه بخش می
ستانند و رسول صلعم روی اسب را باستین مبارک پاک کرده است
در روز فتح خیبر و تمیم داری را دیدند که روی اسب را بدست خویش
پاک میکرد و چند نوکر داشت سؤال کردند که باعث چیست گفت بهر آنکه
روی که بدست خود پاک کنی و باید بدهی نیکوئی در دیوان اعمال
بنویسند و چون غرض کلی از این کتاب معرفتست باب شناختن
آلات زیاده تر از این باب نتوان گفت والله اعلم. باب هفتم در سال
اسب و شناختن دندان سال اسب از دندان می توان دانست که بزرگان
درین باب تجربه بسیار کرده اند و دانسته اند چنانکه دندان پیشین اسب
دوازده بود زیر و زبر و اول دندانی که اسب بر آید دو دندان زیر و دو بالا
باشد و آن بعد از دو [illegible] باهم باشد که اسب بر آید و ابر [illegible]
[illegible] آنکه بعد از پس آن چهار دندان دیگر بر آید از پهلوهای
[illegible] از پیش [illegible] اسب و [illegible] خواهند و بعد از آن چهار دندان

که سؤال کنیم فانا رسول خود نفیر ماید آنحضرت فرموده بنا زحاجت بود
واسب هم نبرده ومو عدسه فرسخ بود بعد از آن اسبان دیرند که می آمدند
واسب رسول از ایشان پیشتر بود وآنحضرت را از این معنی خوش آمد غرض
آنکه اسبان را بهم مسابقه کردن جایز است وحق تعالی میفرماید که واعدوا
لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل واز عبد الله عباس روایت است
که در تفسیر آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار که نفقه کردن است
شب وروز بر علف اسبان وحق تعالی او را عظیم تر مزدی از کاشته است
و آورده اند که اول کسی که بر اسب نشست اسمعیل ابن ابراهیم علیه السلام
بود واگر نه اسبان پیش از او وحشی بوده واین قول غالبا درست آمده
در کتاب تاریخ طبری آورده است که اول کسی که اسب بکار آورده است
طهمورس دیوبند بود واو بود که گوش بر اسب جهانید واستر بدید آمد
ودر زمان او زین بر اسبان نمی نهادند اول کسی او جمشید زین بر اسبان
ونالان بز بود از گوشت رسول ؐ فرموده است وعده ثواب هر کس
که اسب را نیکو دارد وصحابه اغلب داشته اند به نفقه اسبان را خرج
همیکنند چنان است که صدقه بدر ویشان میدهند ودستم فرموده است که

هرکی

قوله تعالی ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیل الله کانهم بنیان مرصوص

و چون سوار را نظر در کار آخرت باشد و آنکه با کافران و اهل بغی غزا

کند بغیر از آنکه نزد ملوک و سلاطین گرامی باشد و او را رعایت باشند

عند الله نیز ماجور باشد و نقل چنان است که از مامون الرشید سوال

کردند که نیکوترین چیزی در جهان چیست جواب گفت که سوار نیک بر اسب

نیک در صحرا و اردشیر بابکان گفته است که اگر نه اسب و سوار بودی

ملوک و بزرگان و مردمان فضیلت نداشتندی و در باب فضیلت

سوار آن و اجر غازیان آیات و احادیث در ولایات بسیار است

و ما بدین قدر اختصار کردیم که غرض کلی در این کتاب نه شرح فضیلت اسبان

است و رسول صلعم فرموده و اسب را بسباق دوانیده اند و هر گروهی که

بندند شرعا جایز نیست بغیر از اسب دوانیدن و تیر انداختن و نقل است

که رسول اسبی داشت و با صحابه مقرر کرده که بگرد بدوانند هفده کس از

ایشان هر کس را اسبی نیک حاضر کردند و اسب ازان رسول و بجایگاه دوانیدن

رفتند و رسول صلعم در کف نماز نشست بگذارد و از یاران سوال فرمود

که هیچ معلوم دارید که این نماز را چرا کردم در جواب گفتند ما در خاطر داشتیم

که عزیز گردانید و مرکب انبیا و همه پادشاهان است و ایشان را

بواسطه سواری بر ایشان ظفر داد و از پیغمبر علیه الصلوة والصلوات منقول است که

در فضیلت اسب الخیل معقود فی نواصیها الخیر الی یوم القیمة و اهلها نقل است

از پیغمبر که اذا اراد الله بابر جل خیرا ارزقه مرکبها و طبار دارد و اسعار فرموده انه در نعم الحجر

راکبها عزیز و مالکها غیر حقیر و در امثال عرب آمده است در شان اسب فی ظهورها

عز و فی بطونها و نیز گفته اند عزیزترین مکانی در دنیا نشستن پشت اسب تازی است و حق تعالی

طایفه را که بواسطه سواری بر دشمنان خدا ظفر یافته اند ایشان را آنچنان ستایش

فرموده است که بوصف راست آید چنانکه هر کس که سواری بیاموزد و در راه خدا

کار بندد فاضلترین همه کارها کرده باشد قوله تعالی ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم

و اموالهم بان لهم الجنة و در سوره آل عمران یاد فرموده قال الله تعالی و لا تحسبن الذین

قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و در سوره

برات فرموده است الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم

و آیات بسیار در این باب زیاده است که درین مختصر نتوان گنجانید

و در اخبار آورده اند که انصاری پرسید از رسول صلی الله علیه و سلم که بدانیم که از طاعتها

و اعمال خیر کدام نزدیک حق تعالی دوست تر است تا بدان مشغول گردیم آنگاه آیه نازل شد

قوله تعا

در شستن کردن و آداب آن باب بیست هشتم در معرفت اسب کرش و تدبیر آن
باب بیست نهم در تدبیر اسبان بزرگ کاب باب سی ام در تدبیر اسب مانع الزوال
باب سی و یکم در تدبیر اسب نازک لگام باب سی و دوم در تدبیر اسب حرون
باب سی و سیوم در بیان اسب بدلگام باب سی و چهارم در آداب نعل بستن
باب سی و پنجم در آب و علف دادن باسب باب سی و ششم در تیمار اسب در زمستان
و تابستان باب سی و هفتم در خوید و اسپست دادن باب سی و هشتم در بیان علاج اسبان
لاغر فربه کند باب سی و نهم در معرفت چرم و بدادن آن باب چهلم در سب نقل نزع
باب اول در آفرینش اسبان اختلاف کلمه ایشان آنچه در کتب متقدمان مطالعه
افتاده است که چون حق عز و شانه خواست که اسب را بیافریند باد را فرمود که از شما
خلق خواهم آفرید بار دو عالم که از ما چیزی بیافرین که ایرا باتش هوا بکنی سپیراب را
آفرینش لکو در روایت از کلبی چنانست که ایزد سبحانه و تعالی چهار اسب از دریا بیافرید
و بر فرستاد ایشان را با صد هزار دیو و تمامت اسبان از تخم ایشان اند فی الجمله
اتفاق بر آنست که بعد از انسان هیچ چیز شریفتر از اسب نیست و چنانچه حق سبحانه
و تعالی مردم را بر تمامت مخلوقات فضل نهاده است اسب را بر همه حیوانات
فضیلت نهاده و صورت او نیکوترین صورتهای ایشان آفریده و بر همه برکت

~~No. 4.~~ W51

Hyderabad-Deccan
25.I.1930.
W.I.

Khayl-nāma

(a treatise on the horse)

in Persian, Manuscript,

dated 1245 A.H. a. 1829 A.D.

slightly incomplete at the beginning

W.I.

4116364.

4

Acc. No.

Class Mk.

Pub.

Date Rec'd. AUG 27 1930

Agent Dr. Wood

Invoice Date

Fund Blacker

Notify

Send to

Presented Ord.-by Dr. Wood

Exchange

BINDING

Material

Binder

Invoice Date

Cost

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

ROUTINE SLIP

